

مرتیب شیبانی مردی بود مورد اعتماد و چنین تصویری در بساره‌اش هیچ مورد نداشت که بعد از نفر ششم سردار هم آمد و با شور و مشورت حضار بفرمانده لشکر تلفن نمودم که او هم آمد و هنوز جلوس نکرده بود موضوع مطرح شد و هر دو روانه‌ی طالار شدند و طولی نکشید که مرتیب آمد و انجام نقشه را بدون اینکه حادثه‌ای روی داده باشد اعلام کرد و باز قبل از اینکه جلوس کند گفتم با شهردار هم که حضور داشت بهمان‌طور عمل کنید که گفت برخیز و او را هم از اطاق خارج نمود و بشهربانی فرستاد.

از جریانی که گذشت حضار مات و مبهوت شدند و بخود میگفتند چه اوضاعی پیش آمد و چه وقایعی روی داده و این دو نفر را کجا بردند و گفتم طبق گزارشات کمبود نان در نتیجه‌ی تحرکات سردار بود و شهردار هم مجری نظریات او که هر دو بشهربانی اعزام شدند و بازداشت گردیدند.

از این بیانات حضار تعجب کردند و همگی ب فکر فرو رفتند و نمی‌دانستند چه بگویند که بعد برای آنها ایجاد مشکلاتی یکند. هیچ باور نمیکردند باین سهولت بتوان سردار را دستگیر کرد. گفتم کار از این چیزها گذشته و اکنون باید مذاکره کنیم و ببینیم چگونه میتوان تجهیزات او را تصرف نمود، چونکه در «آبخواره» هفت فرسخی شهر تبریز تجهیزات داشت که دولت در هیچ یک از نقاط کشور نداشت که با شور و مشورت حضار قرار شد عده‌ای نظامی تحت نظر حاج میرزا آقا فرشی که شخصی بود بیطرف با آنجا بروند و تمام را بشهر حمل نمایند که این کار شد. ولی در بین راه تمیدانم چه شد که فرشی از اسب افتاد و از انجام این کار معذرت خواست و تأخیر در کار سبب شد که افراد ایل قسمتی از تسلیحات را ببرند. با این حال چند عراده توپ و در حدود دوهزار قبضه تفنگ و عده‌ای مسلسل و لوشکن (?) و چند کروور فشنگ بدست نظامیان رسید و ضمن خبر دستگیری سردار بر رئیس دولت و وزیر جنگ صورت دادم.

وزیر جنگ بلا تأمل جواب داد و تحسین نمود ولی از رئیس دولت جواب نرسید و چنین شهرت داشت که از تبریز بحاج مخبر السلطنه تلگرافاتی شده و او هم با رئیس دولت مذاکره نموده و گفته است غرب آذربایجان بواسطه‌ی عصیان و تمرد سید تقوامنیت نداشت، در شرق هم کار ناامنی بجائی خواهد رسید که با هیچ قوه‌توان آن را منظم کرد و دولت هم روی همین نظر در صدور جواب تأمل کرده بود تا ببیند نتیجه چه میشود و کار بکجا میرسد و چون یک هفته طول کشید و از نخست‌وزیر جوابی نرسید بوسیله تلگراف رمز گله کردم که بعد او هم تلگراف نمود و عملیاتم را ستود.

راجع بنان کافی است بگویم آن روز بقدری طبع شد که از مصرف شهر زیاد آمد و در اطراف بفروشی رسید. سپس آنقدر گندم بشهر وارد شد که من از اعتبار دولت برای

خرید جنس استفاده ننمودم و آن را دست نخورده بمرکز برگردانیدم و اما اینکه گفته بودند دستگیری سردار عشایر سبب میشود آذربایجان شرقی هم امنیت خود را از دست بدهد عکس آن مشاهده گردید. و از رؤسای شاهسون نامه‌ها مبنی بر اطاعت و انقیاد رسید و راه میانج به تبریز که تا آنوقت امنیت نداشت کاملاً امن گردید بطوریکه تجار مال التجاره‌ی خود را با نهایت اطمینان حمل میکردند و در عرض راه از هیچ دسته و طایفه‌ای بمحمولان نشان گزند نمیرسید.

از بازداشت سردار چند روز گذشت که دختر خاله‌ام تقاضا نمود بامن داخل مذاکره شود و البته مقصود جز این نبود که وجهی بدهند و او را از زندان خلاص کنند که گفتم نظر شخصی در این کار نبود. او میخواست در امری که حق دخالت نداشت دخالت کند که چون یا سبک و سلبقه‌ی من سازگار نبود بنای مخالفت را گذاشت و شروع بتحریكات کرد. من هم برای حفظ مصالح اجتماع ناچار شدم که با او اینطور معامله کنم و اکنون بشما قول میدهم که هر وقت خواستم از تبریز بروم او را صحیح و سالم بخانه روانه کنم و دست شما بسپارم که این جواب او را متقاعد ننمود و آنچه میخواست بمن بدهد اضعاف و مضاعف در مرکز خرج نمود و از وزارت جنگ تلگرافی رسید که سردار را بپهران روانه نمایم. (۱)

بعد از استعفای من که اوضاع آن استان بصورت دیگری درآمد و اقبال السلطنه ماکوئی بقتل رسید و هر چه داشت از جواهر و پول تمام از بین رفت نزهت الدوله بپهران آمد و بمادرم گفت اگر پدر شما سردار را خلع سلاح نکرده بود او هم دچار همان سرنوشت میشد که اقبال السلطنه بآن دچار شد.

۰۰۰

چندی بعد از ورودم به تبریز یکی از اتباع شوروی شب نامه‌ای بر علیه سردار سپه وزیر جنگ نوشت و منتشر کرد که سرهنگ بقائی رئیس نظمه (اکنون سرلشکر بقائی و سناتور) آن را بمن ارائه نمود و اجازه خواست نویسنده را تعقیب کند که من موافقت کردم. سپس گفت قبل از هر اقدام باید بقونسول شوروی اطلاع داد. گفتم آنوقت که این قبیل امور با اطلاع و استحضار قونسولگری میرسد دولت روسیه در ایران از مقررات کاپی تولاسیون استفاده میکرد. ولی اکنون که طبق عهدنامه‌ی ۱۹۲۱ بین ایران و دولت

(۱) قبل از این تلگراف که در بعضی از جلسات در امین انتظامی مذاکره میشد صحبت از این میان آمد که برای محل اقامت سردار از کجا مناسب است که آنجا باشد. حاج مشیر دفتر یکی از اعیان و اشخاص معتبر تبریز و بنده گو گفت پیشنهاد میکنم که سردار هیچ کجا نباشد.

اتحاد جماهیر شوروی این رژیم الغاء شده حضور نماینده‌ی قونسولگری لازم نیست و مخالف مقررات عهدنامه‌ایست که بین دولتین منعقد گردیده است.

دستوری که داده بودم اجراء نمود و قونسول شوروی آمد و اظهار کرد چون اتباع ما در ایران امنیت ندارند برای حفاظتشان ناچاریم گارد روز (قشون سرخ) وارد کنیم. گفتم کاری برخلاف مقررات نشده و عملی کاملاً طبق عهدنامه صورت گرفته است، مگر نه این است که یکی از مساعدتهای ذیقیمت دولت شوروی بایران الغای همین مقررات است. اگر عهدنامه صحیح است عملی برطبق آن شده و تا عهدنامه باقی است و نسخ نشده من و هر مأمور دیگر تکلیفی جز اجراء نداریم. سپس اظهار نمود ما تا کنون معامله‌ی بمثل نموده‌ایم یعنی در شوروی هم هر یک از اتباع ایران متهم شده است او را با حضور نماینده‌ی ایران تعقیب کرده‌ایم. گفتم برفرض اینکه چنین عملی هم شده باشد کاری مخالف عهدنامه شده و سابقه‌ی مخالف عهدنامه ملاک اعمال بعد نمیشود که این کار یا تکدر زیاد قونسول گفتند و قشون سرخ هم وارد نگردید.

هوای تیریز بمن سازگار نبود و گرفتاریهای من در وزارت مالیه مرا آنقدر ضعیف و عصبانی کرده بود که یکی از روزها مقداری خون از دهانم آمد (۱) و برای جلوگیری لازم بود حرف کم بزنم و عصبانی نشوم و این کار هم یا توقف در شهر و آمد و رفت زیاد میر نبود. بیاضی خارج از شهر رقوم که سابقاً بیاتک استقراضی روسیه تزاری تعلق داشت و طبق عهدنامه‌ی ۱۹۲۱ بدولت ایران واگذار شده بود.

در نتیجه‌ی استراحت و اساک در حرف حالم بهتر شده بود که روزی ناگهان اول قونسول شوروی سپس حاج ساعدالسلطنه الهامی معاون من و بعد میرزا رضاخان مترجم قونسولگری وارد اطاق شدند و هر کدام در محلی قرار گرفتند و قونسول نامه‌ای بمیرزا رضاخان داد که آن را قرائت نمود و موضوع نامه این بود: موقع بازجویی در نظمیة داخی به پشم کرده‌اند که قادر بحرکت نیستم و از شما که قونسول دولت اتحاد جماهیر

(۱) این خونریزی مرتبه دیگری هم در طهران عارضم شد که محل آن در حلق بود. پرفسور شمس آن را داغ نمود و موقوف گردید و باز چندی بعد این حال بمن دست داد که این مرتبه محل آن معلوم نبود. برای کشف علت به برلن رقوم و در آنجا مورد معاینه پرفسور «آیکن» متخصص در امراض حلق و پرفسور «برگمان» متخصص در امراض داخلی قرار گرفتم که هر دو گفتند چیزی نیست و حتی یک دستور و نسخه هم ندادند. و بعد هم دیگر خون از دهان نیامد و مجرای خود را تغییر داد که در همین زندان چند مرتبه بوسیله‌ی ادرار خود زیادی از من دفع شده است که آن را برای خود خطر بزرگی میدانم.

شوروی و مدافع حقوق ما هستید درخواست احقاق حق مینمایم که بعد قونسول بروی خود را بمن نمود و گفت با این تشکیلات خودتان میخواهید اتباع شوروی را از استفاده مقررات کابئ تولامیون محروم بندارید؟ که با اشاره از الهامی سؤال کردم او هم با اشاره مندرجات نامه را تصدیق نمود سپس قونسول گفت یا نویسنده را اینجا حاضر کنید و یا اجازه دهید که من بنظمیه بروم او را معاینه نمایم که چون قبول هر یک از این دو تقاضا بطور متکمم آمیز نوعی از اجزای مقررات کابئ تولامیون بشمار میرفت موافقت نکردم. او ناگهان از جای برخاست و گفت مطلب همان است که قبلاً بشما گفته‌ام و اکنون باز تکرار میکنم که بدون حضور عده‌ای قشون سوخ زندگی برای اتباع ما در ایران محال است که من ناچار شدم بگویم شما چرا بدون اجازه و اطلاع قلبی وارد اطاق من شده‌اید و مراجعاتی در آورده‌اید که ممکن است باز دچار خونریزی بشوم، چنانچه ضروری از این رفتار متوجه من بشود مسئول آن شما هستید (۱) که پس از ترجمه‌ی این بیانات قونسول بجای خود قرار گرفت و گفت حالا چه میفرمائید که من انجام دهم، گفتم برای دادن جواب بیست و چهار ساعت تأمل تمائید و از این بیان مقصودم این بود بعد از جنگ اول جهانی که ارمنستان خود را دولت آزاد و مستقلی اعلان کرده و هنوز با اتحاد جماهیر شوروی مطبق نشده بود برای حفظ منافع اتباع خود در تبریز قونسول داشت که روابطش با قونسول شوروی گرم بود و تصور میشد او بتواند قونسول شوروی را بساکت کند تا جراحات مجروح التیام یابد.

قونسول موافقت نمود و بعد از اینکه رفت توانستم بیان واقعه را از الهامی سؤال کنم و از او توضیحاتی بخواهم که گفت نویسنده‌ی نامه متهم است بقتل دکتر «پرشین» تبعه‌ی دیگر شوروی که موقع بازجویی او را در اردبیل داغ کرده‌اند و این کار در زمان ایالت سابق شده و اکنون که او را برای محاکمه به تبریز آورده‌اند و در نظمیه زندانی است این نامه را نوشته و از طرز رفتار نظمیه‌ی اردبیل شکایت کرده است که این بیانات مرا نسبت بخود مطمئن نمود، چونکه نظر قونسول مخالفت با شخص من بود، ولی چون ارتکاب چنین عملی شایسته‌ی یک مملکت متمدنی نبود قونسول ارمنستان را که برای هموطنان خود از من تقاضای کمک کرده بود خواستم که رفت مذاکره نمود، ولی قونسول شوروی قبول نکرد و گفته بود علائم جرم از بین میرود که پس از بیست و چهار ساعت یاداره ایالتی رفته و از آنجا بومیله‌ی تلفن از من مطالبه جواب میکرد که گفتم طرف عصر نویسنده نامه خود را در

(۱) ایراد من وارد نبود چونکه قونسول با الهامی معاون من آمده بود و او میبایست مرا از ورود قونسول مطلع کرده باشد که این کار نشده بود.

قونسولگری بشما معرفی خواهد نمود.

برای اینکه مجروح خود رفته باشد و ما او را نقرستاده باشیم دستور دادم او را آزاد کنند و موقع خروج از زندان یا تذکر دهند که بقونسولگری بروند و از محبت‌های قونسول تشکر نمایند و دو مأمور ناشناس هم او را تعقیب کنند که وقتی خارج میشود او را دستگیر نمایند.

مجروح که رفته بود قونسول از او مطالبی پرسیده و همینکه موضوع بایتجا رسیده بود او را در اردبیل و در زمان ایالت سابق داغ کرده‌اند گفته بود تورا آنوقت داغ کرده‌اند حالا شکایت میکنی که بعد مذاکرات خاتمه پیدا میکند و مجروح از آنجا خارج میگردد.

چندی بعد غانله دیگری روی داد و این بود: چشمه‌ی آبی است که در گردش سیزده هشت شبانه‌روز متعلق است بقونسولگری و پنج شبانه‌روز دیگر بیابانی تعلق دارد که ملک دولت است و من در آنجا اقامت داشتم و روزی از ماه رمضان که خواب بودم صدای غوغائی برخاست و مرا از خواب بیدار کرد که گفتند باغبان قونسولگری آمده و باغبان ما را باین عنوان که بیش از حبابه آب برده است کتک میزند و این کار ممکن بود باز روابط ما را بیشتر تیره و تار کند، چونکه باغبان میرفت شکایت میکرد و معلوم نبود کدامیک در این کار سبقت کرده‌اند. این بود که باغبان را خواستم و انعامی باو دادم و گفتم از باغبان خودمان راضی نبودم شاید کتک شما سبب شود که بعد از این بوظیفه خود عمل کند و حقیقت همین بود، ولی باغبان قونسولگری در جواب گفت هرکس گفته است من او را زده‌ام خلاف گفته و اکنون هر چه بود گذشت.

قبل از بروز این اختلافات علت نصب خود را در این ایالت پیش آمدهائی میدانستم که در روزهای آخر مأموریت سلفم روی داده بود، ولی بعد از شروع بکار و اختلافاتی که بین قونسول و من روی داد چنین بنظر رسید که علت انتصابم نه فقط آن پیش آمده‌ها بود بلکه جهات دیگری هم داشت که مندرجات ذیل آن را تأیید میکند.

(۱) بعد از شروع جنگ اول جهانی که دولت ترکیه کاپی تولاسیون را الغاء نمود طی رساله‌ای نظریات خود را برای اینکه دولت ایران هم همان رویه را تعقیب کند منتشر کردم که در جامعه حسن اثر نمود. سپس «اردشیر جی ادولجی» نماینده زردتشتیان هند در ایران بدیدتم آمد و ضمن صحبت اظهار کرد رساله‌ی شما در سفارت انگلیس مورد بررسی قرار گرفت و گفتند که نویسنده تحت تأثیر تبلیغات آلمان قرار گرفته است

ومن برای رفع هرگونه سوء تفاهم گفته که نویسنده را سناجاست می‌نامم و او کسی نیست که تحت تاثیر می‌سب بیگانه درآید. چون تحصیلاتی کرده و اکنون پیران آمده خواسته است در این باب نظری اظهار نماید.

(۲) در مغربیت فارس ثبت شده بود که از قبول کار جز خدمت بوطن نظری نداشتیم و روزی که پی مصالح ممکنت بمیان آمد از همه چیز گذشتم.

(۳) بعد از سقوط کابینه‌ی سیاه که از بختیاری بظهران آمده «روتشتین» وزیرمختار شوروی پندیده آمد و از اینکه با کودتا مخالفت کرده بودم تحسین کرد و روی این سابقه اولین روزی که پشت میز وزارت مالیه قرار گرفته «مارتین لِنانازوف» یکی از فرزندان لِنانازوف صاحب امتیاز شیلات بحر خزر آمد و پس از تبیغ سلام از طرف روتشتین روافی ارائه نمود که طبق تصویبنامه هئیت وزیران یا حکم قواءالسلطنه نخست وزیر اداری تشخیص عایدات محل بانک استقراضی سابق را که اکنون بانک ملی ایران است برای مدت ضویل و بمبلغ قسین با اداری تجارت شوروی اجاره داده بود که من میبایست آن را مضط کند.

بآورنده گفتم که بسپر میلیم با وزیر تجدید دیناری کنم و هر وقت که ملاقاتی دست داد نظریات خود را در این باب میگویم که رفت و طونی نکشید که آمد و از طرف روتشتین مرا برای روز جمعه‌ای که تعطیل بود بنا هار دعوت کرد و پس از صرف ناهار با او گفتم چنانچه شما این محل را تصرف کنید آیا نخواهند گفت که انعقاد این عهدنامه فقط یک جنبه‌ی تبلیغاتی داشته و هر چه دولت اتحاد جماهیر شوروی با ایران داده بیک عنوانی پس خواهند گرفت؟ یا نفع این معامله برای شما بیشتر است یا ضرری که از این اجاره متوجه سبست شما خواهد شد؟

روتشتین پس از قدری تأمل گفت چون اداره‌ی تجارت ما اکنون در محل سابق سفارت (محلّه پامتان) کار میکند و از محل خود راضی نیست. باین جهت ما در صدور اجاره‌ی این محل برآمده. ولی اکنون که شما اینطور اظهار میکنید صلاح خود ما هم نیست این کار را تعقیب کنیم و بهتر آن است که از آن صرفنظر نمائیم و با اینکه وزیرمختار حرف مر تصدیق کرد از آن بعد روایت گرمی که با من داشت میدان بسردی شده بود.

(۴) موقع تنصیب بایانت آذربایجان که هنوز سیاست دولت یک طرفی نشده بود لازم بود کسی بآن دولت برود که از خود صاحب رأی و عقیده باشد و اعمالش بالتمام منتصب بدستور مرکز نشود و یکی از دلایل انتصاب من بآن ایالت همین بود.

اکنون باید دید چه چیز سبب شد که سایر دول نیز از رژیم کاپی تولاسیون

در ایران صرف نظر کنند و از آن دست بکشند؟ برای دولت اتحاد جماهیر شوروی که از این رژیم صرف نظر نمود بسیار ناگوار بود که سایر دول اتباع خود را برای محاکمه و مجازات از ایران ببرند، ولی اتباع آن دولت که لازم بود تبلیغاتی در ایران بکنند گرفتار شوند و برطبق قوانین مملکت محاکمه و محکوم شوند. این بود میخواست بهر قیمتی که بود کماکان از این رژیم استفاده کند و آن همه مناقشاتی که بین قونسل شوروی و من روی داد مبتنی بر همین اصل بوده است. دول غرب نیز روی این نظر که دیر یا زود دولت شوروی از کاپی تولاسیون استفاده خواهد نمود و این کار مسبب خواهد شد که تبلیغات کمونیستی در ایران پشرفت کند از آن صرف نظر نمودند..

از استعایم چند روز گذشته بود که قونسل شوروی در تبریز از من تقاضای ملاقات نمود و من هر قدر فکر کردم چه پیش آمده است که میخواهد با من ملاقات کند چیزی درک ننمودم تا اینکه آمد و رفتارش با سابق بسیار فرق کرده بود و گفت از استعفای شما متأسفیم. چنانچه بخواهید میتوانیم اقدام کنیم دولت استعای شما را نپذیرد. گفتیم استعفای من دلالی دارد که یکی از آن کسالت مزاج است و ملاحظه میکنید که بواسطه روماطیسم نمی توانم حرکت کنم و علاجی هم غیر از تغییر محل ندارم. بفرض اینکه میتوانستم در این جا بکار ادامه دهم من تا کتون برای داشتن کاری ادامه بکار بهیچ کس و بهیچ مقامی تشبث ننموده ام، خواه آن مقام داخلی باشد یا خارجی.

علت استعفاء

امریه‌ی وزارت جنگ بفرمانده لشکر آذربایجان مسبب شد که با نظر دولت موافقت کنم و با حال کسالت خود را برای خدمت بمملکت حاضر نمایم. ولی بیش از چند ماه نتوانم بکار ادامه دهم و علت استعفای من این بود که در «اسکو» وضعیتی پیش آمده بود که برای جلوگیری از آن میبایست عده‌ای سوار بآنجا اعزام شود که دستور اعزام ده سوار نظام بفرمانده لشکر دادم که گفت برای جنگ با «سمیتقو» مورد احتیاجند و دستور را اجرا نمود.

مپس خواستم که ده قیضه تفنگ از تفتنگهای ضبعلی از سردار عشایر بدهند که خود ده نفر سوار استخدام و بآنجا روانه کنم که باز بهمان دلیل موافقت ننمود و بعد معلوم شد که وزارت جنگ امریه‌ای را که قبل از حرکت من از طهران صادر کرده بود الفناء نموده و آنوقت فهمیدم که مدت مأموریت من در آن استان پسر آمده است. این بود

بدولت قوام که بعد از دولت مشیرالدوله تشکیل شده بود استعفا دادم که مورد قبول واقع نشد و چون دیگر در آن ایالت از من خدمتی ساخته نبود بوسیله‌ی فلکراف دیگری ضرب الاجل کردم که تا ۲۰ سرطان در تبریز میمانم و آن روز حرکت میکنم خواه استعفایم قبول شود یا نشود.

فرمانده لشکر نیز همان وقت تغییر کرد که ما با اتفاق حرکت کردیم و چون شهرت داشت عده‌ای اشرار در عرض راه میخواستند از من انتقام بکشند صد و بیست نفر سوار نظام مأمور حفاظت من شدند و تا میانج با ما بودند و سرتپ شیبانی که میخواست زودتر بمرکز وارد شود در آنجا با من وداع نمود.

نتیجه‌ی مأموریت در مدتی کمتر از شش ماه این بود که یک عده مردم آزادیخواه و بیگناه در حدود شصت نفر از تمام طبقات که در نتیجه‌ی غائله‌ی لاهوتی دستگیر و زندانی شده بودند آزاد شوند. چنانچه طرز دیگری پیش آمده بود برای آنان بسیار گران تمام شده بود. چه هر کس با دیگری غرض داشت میخواست در آنوقت تفریق حساب کند و نیز برقراری نظم و امنیت و اجرای عهدنامه راجع بالقای مقررات کابینه تولاسیون بشرحی که قبلا گذشت.

مراجعتم از تبریز و انتخابم بریاست انجمن فرعی انتخابات

موقع ورودم به تبریز تزهت الدوله دختر خاله ام یک جفت قالیچه بعنوان تبریک برایم فرستاد که در عالم خانوادگی نتوانستم رد کنم و چون موقع حرکت از طهران به تبریز هم وزیر جنگ یک قبضه موزر برایم فرستاده بود آن را برسم سوقات برای وزیر جنگ فرستادم که قبول نکرد و من هر قدر فکر کردم نتوانستم علت آن را درک کنم مگر اینکه تلگرافی کرده بود بامیر عشایر خلخالی کاری داده شود که با آن موافقت ننمودم و با و خدمتی رجوع نکردم.

روز بعد سر لشکر خدایارخان آمد و گفت چون حضرت اشرف حمام بودند دستور ایشان را خوب اجرا نکرده اند و قالیچه ها را نهمیده برگردانیده اند. مجدداً آنها را بفرستید که فرستادم و دیگر صحبتی بمیان نیامد.

پای دردم ایجاب مینمود که تا فصل اقتضا میکرد و هوا سرد نشده بود در یکی از آبهای گوگردی استحمام کنم و مناسب تر از همه آبگرم خرقان در کنار جاده ی همدان بنظر رسید که از آنجا بملاقعاتی که در خرقان داشتم و ندیده بودم رفته بکارهای محلی رسیدگی نمایم. (۱)

مغرم در حدود بیست روز طول کشید و پس از ورودم بطهران محمدحسن میرزا ولیعهد این پیام را فرستاد ببا اختصاصی که ایالت آذربایجان بمن دارد انتظارم این بود

(۱) این ملاحظات را که ملک دو نفر از اقوام ما بود و شرکت مادرم خریدن بودم امیر سجاهد بختیاری که در زندان بود از من خرید و با پول آن برای خود خانه ساختم که روز ۲۸ مرداد منهدم گردید.

که بعد از مراجعت از تبریز بدیدن من بیاید و گزارش آنجا را بمن بدهید. اکنون مدتی است آمده‌اید و مرا ملاقات نکرده‌اید خوب است ساعتی بیاید که با هم صحبت کنیم. روز بعد بقصر ایض رفتم که در باغ ایستاده بود و با امیرمفخم بختیاری صحبت میکرد و مرا که دید گفت چرا تا کنون بدیدن من نیامده‌اید؟ گفتم برای اینکه والا حضرت پتلگرافم جوابی مرحمت نفرموده‌اید. موضوع تلگراف این بود که ولیعهد از اروپا بایران آمده بود و من هم مثل بعضی از رجال و اعیان تبریز تبریک ورود گفتم که جواب همه رسید جز جواب تلگراف من.

پس گفت شما چرا پیشنهاد کردید از حقوق من کسر شود؟ گفتم از این جهت که شاه و ولیعهد از مملکت بیش از همه استفاده میکنند و بیش از همه هم باید بآن علاقمند باشند که صورتش برافروخت و مثل این بود که خجالت کشید و از گفته‌ی خود پشیمان گردید.

امیرمفخم رفت. وارد قصر شدیم و باز شروع بصحبت نمود و نتیجه‌ی مذاکراتش این بود ابقاء اختیارات شما در آرش کاری است که من مسبب آن شده‌ام و اکنون بشما میگویم که از کرده‌ی خود پشیمانم. گفتم پشیمانی سودی ندارد من هم بواسطه‌ی دردا نمیتوانستم بیش از این در تبریز بمانم.



اوقاتم در خانه بمطالعه میگذشت تا یکی از روزها که سفارت آلمان پذیرائی مینمود و من آنجا رفته بودم پیامی از مستوفی الممالک رسید که میخواست با من ملاقات کند. از آنجا بخانه‌ی صاحب اختیار که منزل داشت رفتم. محمدعلی فروغی ذکاءالملک از اطاق خارج میشد که بلافاصله من را پذیرفت و گفت البته اطلاع دارید که من مأمور تشکیل دولت شده‌ام و سلیقه‌ام در کار این است که اول دو نفر را بعنوان عضو مشاور تعیین کنم و بعد با شور و مشورت آنان سایر اعضای دولت را انتخاب نمایم که در این دولت فروغی و شما را برای این کار تعیین نموده و قبل از شما با فروغی مذاکره کرده‌ام و اکنون میخواهم نظریات شما را هم بشنوم و بدانم.

گفتم بجای من خوب است با مشیرالدوله مشورت کنید. گفت تصور نمیکردم در این دولت شرکت کند. شما استمزاج کنید اگر موافق است من هم با نظر شما موافق میکنم که بلافاصله با مشیرالدوله ملاقات نمودم و از مذاکراتی که شده بود او را مستحضر کردم که گفت مستوفی هم مثل من وعده‌ی دیگر از حوزه‌ی انتخابیه‌ی طهران بنمایندگی مجلس چهارم انتخاب شده و انتظار مردم این بود ما که نماینده‌ی ملتیم سایر نمایندگان مجلس را در خیر و صلاح مملکت رهبری کنیم ولی او باین عنوان که مجلس چهارم

ساخته و پرداخته‌ی سیاست خارجی است (۱) حتی یک روز هم بمجلس نیامد و بیان رسمیت نداد. اکنون تمیذاتم چطور می‌خواهد در مقابل چنین مجلسی قبول مسؤولیت کند. من با این رویه موافق نیستم و از شرکت در این دولت معذرت می‌طلبم.

از ذکر این بیانات برای اینکه تفتین نشود خودداری کردم و بمستوفی فقط گفتم هر قدر سعی کردم موافقت حاصل نشد و از شرکت در این دولت معذرت طلبید. سپس راجع باشخاصی که می‌خواست بعضویت تعیین شوند مذاکره کردیم و قرار شد روزی که خواست دولت خود را بشاه معرفی کند بمن اطلاع دهد. ولی تشکیل این دولت هم مثل دولت‌های دیگر او بطول انجامید و همه روزها در جرأید اسم از کسانی برده میشد که با من هیچ مذاکره نکرده بود و چون مرتبه دیگری هم مرا برای پست وزارت مالیه در نظر گرفته و قرار بود برای معرفی بفرح آباد برویم که رفت و مرا خبر نکرد من هیچ امید شرکت در این دولت نداشتم و کماکان اوقاتم بمطالعه می‌گذشت که باز یکی از روزها از من تقاضای ملاقات نمود و این دفعه پس از عذرخواهی گفت شما میدانید که پشتیبان من در این مجلس سلیمان میرزا و میرزا محمدصادق طباطبائی و رفقایشان هستند که با عضویت شما در این دولت مخالفتند. گفتم از این که این مرتبه مرا زود مطلع کردید و تا روزی که بدربار برای معرفی می‌روید منتظر نگذاشتید متشکرم.

انتخابات طهران برای دوره‌ی پنجم تقنینیه در این دولت شروع شد و مشیرالدوله بریاست انجمن مرکزی انتخاب گردید و یکی از روزها که بدیدنم آمد گفت میخواهم شما را بعضویت انجمن فرعی محله‌ی دولت انتخاب کنیم و من مخصوصاً برای این آمده‌ام که از شما خواهش کنم آن را قبول کنید.

گفتم اکنون برای خود اشتغالی دارم و مایل نیستم در کار انتخابات دخالت کنم. مجدداً اظهار نمود شما که بکرات در آزادی انتخابات اظهار عقیده نموده‌اید و اکنون فرصتی بدست آمده‌است که می‌توانید در یک حوزه‌ی انتخابیه از اعمال خلاف قانون جلوگیری کنید چرا میخواهید از قبول کار خودداری نمائید که این بیان جای حرف نگذاشت و دعوت حاکم طهران را پذیرفتم و بریاست انجمن نیز انتخابات شدم و تا سرحد

(۱) انتخابات طهران مدتی قبل از اینکه وثوق الدوله دولت خود را تشکیل دهد در یک محیط آزاد و از روی کمال دقت و صحت انجام گرفت و بعد وثوق الدوله از نظر تصویب قرارداد برای اولین بار رسماً در انتخابات سایر نقاط دخالت کرد و حقوقی که قانون اساسی بمردم داده است غصب نمود.

امکان در اجرای نظریات خود راجع بازادی انتخابات و جلوگیری از هرگونه دسپسه و تزویر در آن انجمن کوشیدم و هنوز قرائت آراء خاتمه نیافت بود که دولت مستوفی سقوط نمود و مشیرالدوله مأمور تشکیل دولت شد که من در آن دولت شرکت کردم و پست وزارت خارجه را تصدی نمودم. قرائت آراء هم که خاتمه یافت بنمایندگی دوره‌ی پنجم تقنینیه انتخاب گردیدم.

انتصاب من بوزارت خارجه

اولین روز ورودم بوزارت خارجه میرزا محمدقلی خان منتخب الملک رئیس اداری انگلیس نامه‌ای بمن ارائه نمود که «سرپرستی لورن» وزیر مختار انگلیس بستوفی المالک نخست وزیر نوشته و موضوعش این بود که جزایر «ابوموسی» و «شیخ شعیب» واقع در خلیج فارس متعلق بایران نیست و نظامیان برخلاف حق در آنها دخالت میکنند. رئیس الوزراء هم بخط خود در حاشیه نامه نوشته بود ضبط شود و منتخب الملک از من سؤال نمود باین نامه باید جوابی داده شود یا آن را بلاجواب گذاریم.

گفتم قبل از ملاحظه پرونده نمیتوانم در این باب نظری اظهار کنم و بعد که پرونده را دیدم و معلوم شد جزائر مزبور ملک غیر قابل تردید ایران است موضوع را در هیئت وزیران مطرح کردم که در صورت جلسات نوشته شد. سپس بنامه‌ی وزیر مختار جواب دادم و چند بار هم با او مذاکرات شفاهی نمودم. (۱)

موضوع دیگری که پیش آمد این بود «روشتن» وزیر مختار دولت اتحاد جماهیر شوروی که با من سابقه داشت رفته بود و شخصی بنام «شومیاتسکی» بجای او آمده بود و میخواست با من برای اینکه در تبریز نسبت با اجرای کاپی تولامیون مخالفت کرده بودم تفریح حساب کند که بر حسب اتفاق مستمکی هم بدست آورده و این بود که عده‌ای از علماء با قانون مجازات عرفی که دولت وثوق تصویب کرده و بموقع اجراء گذارده بود مخالفت کردند و آن را از کار انداختند.

وزیر مختار ضمن یک نامه از من سؤال نمود شما که میخواهید ما از رژیم

(۱) در همان جلسه‌ی اول با سرپرستی لورن وارد مذاکره شدم. از اینکه منتخب الملک از ضبط

نامه جلوگیری کرده و موضوع را مطرح کرده بود عصبانی بود و برای او یک خط و نشانی هم کشید.

کاپی تولامیون استفاده نکنیم خوب است بفرمائید اتباع ما در ایران طبق چه قانون باید مجازات شوند؟ که این حرف جواب نداشت. چنانچه قونسول شوروی هم در تبریز این سؤال را کرده بود چون قانون مجازات عرفی را دولت تصویب کرده بود و کثرت قانونی نداشت ما را برای جواب دچار اشکال مینمود. نامه را طبق اصول بوزارت دادگستری فرستادم که چون نتوانستند جوابی بدهند بنامه‌ی سفارت شوروی جوابی داده نشد.

نظر باینکه دولت مشیرالدوله برای این تشکیل شده بود که بقیه‌ی انتخابات دوره پنجم تقنیه را تمام کند و تا افتتاح مجلس پنجم در سرکار بماند با رئیس دولت مذاکره کردم که مجلس دولت را مأمور کند در ایام قنوت لایحه‌ی قانون مجازات عمومی را تنظیم نماید که با آن موافقت نمود و مجلس این مأموریت را بدولت داد.

راجع بندوبست لایحه نیز قرار شد من با بعضی از علماء صحبت کنم تا مقررین نتوانند آنها را برضد دولت تحریک کنند و چنین بنظر رسید اول با حاجی آقا جمال که با من بیش از دیگران ارتباط داشت شورا کنم و چنانچه نتیجه داد با دیگران وارد مذاکره شوم که در ضمن صحبت با او گفتم از تنظیم این لایحه مقصود این نیست که مسلمین مشمول چنین قانونی بشوند بلکه منظور این است که فقدان قانون سبب نشود جرائم اتباع بیگانه در ایران بلاعقاب بماند که در جواب با همان لهجه‌ی اصفهانی مخصوص بخود گفت «سرایت میکند که» و از این جمله کوتاه نظر آیت الله این بود اگر قانونی از تصویب مجلس گذشت و نسبت باتباع بیگانه اجرا شد باتباع ایران نیز سرایت خواهد نمود.

من پس گفتم اگر این قانون تصویب نشود ما نخواهیم توانست اتباع شوروی را برای جرائمی که در ایران مرتکب میشوند تعقیب کنیم و تحت محاکمه درآوریم و فقدان قانون سبب خواهد شد که باز از رژیم کاپی تولامیون استفاده نمایند که این مرتبه گفت «بجهتم» و آنوقت فهمیدم که مذاکراتم با دیگران به هیچ نتیجه نخواهد رسید.

موضوع دیگری که باز در آن دولت مطرح شد مربوط بامتیاز کشتی رانی دریاچه ارومیه بود که دست «استیونس» تبعه‌ی انگلیس و «بوداغیانس» بود و دولت صنصام السلطنه آن را مثل امتیاز شیلات بحر خزر القا کرده و بعد یکی از وزرای خارجه بوسیله یک نامه در جواب سفارت انگلیس آن را احیاء نموده بود که بامتداد همان نامه سفارت انگلیس بتوان حمایت از تبعه‌ی خود یا دولت‌ها مکاتبه مینمود.

سرپرستی لورن نامه‌ای بر رئیس دولت نوشت که آن را در هیئت وزیران مطرح نمود و نتیجه این شد ادامه‌ی این امتیاز در دست تبعه‌ی انگلیس دور از مصلحت و ممکن

است به تشکیل یک دولت کرد در آن حدود کمک بکند. بنابراین خوب است بعنوان غرامت وجهی داده شود. که دعوا خاتمه یابد و حداکثر ۳۵۰ هزار تومان تعیین گردید و چنین قرار شد که من با وزیر مختار انگلیس مذاکره کنم و هر قدر ممکن باشد از آن بکاهم. این کار شد و او هم با استیونس مذاکره نمود و آن را به ۳۲۰ هزار تومان قطع کرد که بعد دولت از کار کناره نمود و دولت سردار سپه لایحه‌ی آن را تنظیم و بمجلس پیشنهاد کرد.

۰ ۰ ۰

موضوع دیگری هم که در زمان تصدی من روی داد این بود که روزی وزیر مختار مرا در قلعهک بناهار دعوت نمود. و پس از صرف ناهار گفت برای مطالباتی که از دولت داریم میخواهم از شما و فروغی وزیر مالیه دعوت کنم که اسناد ما را (اشاره بجهیه‌ای که روی میز بود) بخوانید و عقیده‌ی خود را اظهار نمایند. گفتم مرا بچه عنوان میخواهید دعوت کنید. اگر برای این است که متصدی وزارت خارجه هستم چنین مأموریتی از دولت ندارم چنانچه بعنوان یک فرد عادی است تأمل کنید هر وقت از کار بیکار شدم دعوتم نمایند آنوقت هم یقین است که با من کاری ندارید که چون مرد بسیار فهمیده‌ای بود خریدید و گفت صحیح است که دیگر با من هیچ مذاکره نکرد و اکنون لازم است که شمه‌ای راجع باین مطالبات بیان نمایم.

در جریان جنگ اول جهانی که بعضی از دول از نظر تبلیغات و مصالح خودشان وجوهی در ایران بمصرف رسانیدند دولت انگلیس هم برای حفظ منافع خود پولهای خرج نمود و یک عده نفع پرست دور مأمورین و مبلغین آنها را گرفتند و سوءاستفاده نمودند. فرمانفرما و قوام الملک هم در شیراز از قونسول انگلیس برای مخارجی که قلمداد مینمودند یکصد لک روپیه که آنوقت یا سه میلیون تومان برابر بود دریافت نمودند و یک ورق سفید هم بقونسولگری ندادند و یکی از اقلام این مخارج را هم که عاثر مید قونسول انگلیس بمن گفت وجهی معادل شش هزار تومان بود که برای تعزیه‌داری حضرت میدانشهداء گرفته و تا دینار آخر آن را خرج کرده بودند.

دولت انگلیس تمام پولهای را که در آن جنگ برای پیشرفت سیاست خود در ایران خرج کرده بود از دولت مطالبه مینمود و دولت انکار میکرد تا اینکه موضوع تغییر سلطنت پیش آمد. محمدعلی قروغی نخست وزیر شد و ضمن نامه‌ای بسفارت انگلیس مطالبات آن دولت تصدیق کرد.

در مجلس ششم که مستوفی الممالک نخست وزیر وثوق الدوله را بوزارت مالیه و فروغی را بوزارت جنگ معرفی نمود نسبت بوثوق الدوله برای تصویب قرارداد ۹ اوت

۱۹۱۹ قرارداد تحت الحمایگی ایران و نسبت فروغی برای تصدیق دعاوی دولت انگلیس من اعتراض کردم که وثوق از خود دفاع نمود و اکنون کارندارم باینکه دفاعش موجه بود یا نبود. باید اعتراضات من و مدافعات او را بخوانند و حق را از باطل تشخیص دهند. (۱) ولی فروغی که برای انجام مأموریتی بارو یا رفته بود و بعد آمد بجای رد اتهام و جوابگویی وسایلی برانگیخت که من دیگر مطلب را دنبال نکتم، حتی حسین علاء را فرستاد و گفت با عوالمی که داشتیم شایسته نبود در مجلس این مذاکرات بشود و نتیجه این شد که چون فروغی از سفر آمده من دیدنی از او بکنم و او هم آنچه در برائت خود میدانست اظهار کند که روزی بانفاق برای ملاقات او رفتیم و گفت شما اعتراض دیگری هم در مجلس بمن کردید که چون حق با شما بود سکوت کردم و از شما گله ننمودم. موضوع آن اعتراض هم این بود که در جریان جنگ اول جهانی که دولت صمصام امتیازات اتباع بیگانه را در ایران لغو نمود یکی از آن امتیازات حق انحصار «لیانازوف» راجع بشیلات بحر خزر بود که هشت سال بعد مدت آن خاتمه مییافت.

نظر باینکه در عهدنامه‌ی ۱۹۲۱ راجع به بهره‌برداری از شیلات مطالبی درج شده بود که دولت اتحاد جماهیر شوروی باستناد آن میخواست یا دولت ایران قراردادی منعقد کند که قبل از هر اقدام صاحبان امتیاز شکایت کردند و دولت قوام موضوع را بحکمیت ارجاع نمود.

از طرف وراثت لیانازوف دکتر ولی‌الله خان نصر و از طرف دولت ایران حاج سید نصرالله اخوی و از طرفین محمدعلی فروغی بحکمیت انتخاب شدند و رأی دادند که صاحبان امتیاز از هشت سال بقیه‌ی مدت امتیاز استفاده کنند. اکنون کارنداریم باینکه این رأی صحیح بود یا نبود، میخواهم این را عرض کنم بعد از تغییر سلطنت که دولت اتحاد جماهیر شوروی سلسله‌ی جدید را شناخت فروغی نخست وزیر لایحه‌ی امتیاز بهره‌برداری از شیلات را برای مدت ۲۵ سال بنفع آن دولت بمجلس پیشنهاد نمود که من در همان جلسه مخالفت کردم و باو گفتم هنوز مرکب امضای شما در رأی که داده‌اید خشک نشده و معلوم نیست چه پیش آمده که از رأی سابق عدول کرده‌اید و چون یک فرد خواه رئیس دولت باشد خواه شخص عادی تمیایست در یک موضوع دو عقیده‌ی متضاد اظهار کند بفرض اینکه چنین کاری هم میبایست بشود شایسته‌ی یک مرد صاحب ایمان نبود. شما میبایست از کار کنار بروید و شخص دیگری آن را پیشنهاد نماید.

(۱) «دکتر مصدق و نطقهای تاریخی او در دوره‌ی پنجم و هشتم تقنینیه»، صفحه ۷۷ و

صفحات بعد، جمع‌آوری حسین مکی.

این بود اعتراض من در آن جلسه و اشاره فروغی در مذاکرات آن روز مربوط بسکوتی بود که در مجلس پنجم باین اعتراض کرده بود. من هم برای اینکه او را بدفاع از خود وادار کنم گفتم بااعتراض اخیر هم اگر شما سکوت کنید معلوم خواهد شد که حق با من است که دیگر هیچ نگفتم و انتظار داشتم که در مجلس بااعتراضات من جواب دهد ولی بعد بمجلس آمد و با اینکه مرا در جلسه دید خود را باین موضوع آشنا نمود و من هم بیش از آنچه گفته بودم چیزی نداشتم اظهار کنم.

از شیراز که بطهران آمدم روزی با فرمانفرما صحبت از مذاکرات قونسول انگلیس بمیان آمد که بمن گفته بود فرمانفرما در زمان ایالت خود یکصد لک روپیه از ما پول گرفت، ولی فرمانفرما گفت قوام الملک هم یا من شریک بود. سپس از من سؤال نمود که قونسول بشما نگفت حتی یک ورق پاره هم که مدرک بشود باو ندادیم.

اکنون بنده باین است جامعه قضاوت کند و تشخیص بدهد کدام یک از این دو کار برای مملکت بیشتر مُضَر بود. کار فرمانفرما و قوام الملک که وجهی گرفتند سندی ندادند یا کار فروغی که نفعی جز ادامه کار نداشت و هر چه گفتند بآن عمل نمود و سابقه ای هم گذاشت که هر وقت بیگانگان کاری در نفع خود انجام دهند آن را بحساب دولت بگذارند و از طریق اعمال نفوذ مخارجی که برای مملکت مفید نیست و مربوط بامور سوق الجیشی است تحمیل ملت نمایند.

در این دولت کماکان سردار سپه وزیر جنگ بود و در جلسات وزیران مرتباً شرکت مینمود و با من تماس میگرفت و میانه‌ی سرد ما پس از مراجعت از تبریز بگرمی مبدل شده بود و هر وقت که زودتر می‌آمد در گوشه اطاق با من صحبت میکرد و روزی هم که از درشکه افتادم و دستم شکست اول کسی بود که از من عیادت نمود. باین حال از عمر دولت چیزی نمیگذشت که شهرت پیدا کرد وزیر جنگ میخواهد دولت را تشکیل دهد و یکی از وعاظ هم در یکی از مجالس روضه گفته بود کشوری که مشیرالدوله رئیس دولت آن و مصدق السلطنه وزیر خارجه باشد چطور میتواند در مقابل کفار از ما دفاع کنند و این نحو کلام هر جا که عده‌ای جمع میشدند گفته میشد.

نظر باینکه شتیده بودم بین مشیرالدوله و سردار سپه در دولت اسبق کار بکدورت کشید و دولت از کار افتاد و آنوقت من در تبریز بودم و از که قضایا مطلع نبودم برای اینکه در این دولت هم کار بدلتنگی و کدورت نکشد با توافق نخست وزیر قرار شد هر طور میتوانم از وزیر جنگ استمزاج کنم تا چنانچه صاحب چنین نظری است قبل از وقوع هر

واقعه ما کنار برویم. ولی نمیدانستم چطور ممکن است آن را عملی نمود. چونکه وزیر جنگ بمن نمیگفت داوطلب تشکیل دولتتم و من هم تا از نظر او مطلع نمیشدم نمی بایست خود را مسؤول استعفای دولت قرار بدهم که برحسب اتفاق سرلشکر خدایارخان برای کاری نزد من آمد و دیدم که مناسب تر از هر کس اوست مرجع سؤال من واقع شود که چون در جواب گفت نمیدانم خندیدم و گفتم شما را توقیف میکنم تا جواب مرا بدهید. گفت خواهش میکنم مرا توقیف نکنید تا رفته تحقیقات کنم و جوابی که صحیح باشد برای شما بیارم.

فردای آن روز که جلسه‌ی وزیران در کاخ صاحبقرانیه تشکیل شد وزیر جنگ آمد و با من شروع بصحبت نمود و ضمن مذاکرات گفت خدایار را توقیف کرده بودید؟ گفتم بلی. سپس قدری خندید و باین طریق فهمانید که شایعات راجع بزمامداری او مقرون بصحت است که بعد از خاتمه جلسه برئیس دولت گفتم و از حقایق او را مستحضر نمودم که تصمیم باستعفا گرفت و دولت از کار کنار رفت.

هنوز دولت تشکیل نشده بود که سردار سپه مرا خواست و گفت شما هم در این دولت باید شرکت کنید که من بسکوت گذرانیدم و بعد شخصی که با سفارت انگلیس ارتباط داشت نزد من آمد و راجع بشرکتتم در آن دولت مذاکره نمود، گفتم نظر باینکه این دولت مدتی دوام خواهد کرد و من باید در مجلس انجام وظیفه کنم زینده نیست برای مدت کوتاهی وارد شوم و بعد از دولت خارج گردم و عضویتم در آن دولت آنقدر شایع شده بود که یکی از همکاران مُعتمَر در دولت مشیرالدوله نزد من آمد و گفت کاری بکنید که من هم در این دولت وارد شوم. گفتم معذورم چونکه خودم در این دولت شرکت نخواهم نمود.

این صفحه در نسخه اصلی سفید است

کتاب دوم

مختصری از تاریخ ملی شدن صنعت نفت در ایران

این صفحه در نسخه اصلی سفید است

چهارمین

نمایند که سبک زندگی ما را به راه صحیح هدایت کند

مقدمه

عیب‌جوئی و انتقاداتی که اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی از من و کارهای دولتم در کتاب «مأموریت برای وطنم» فرموده‌اند در افکار این نسل که خود شاهد جریان امور بوده‌اند کمترین اثری ندارد و از آنچه واقع شده چیزی نمی‌کاهد ولی از این نظر که نسلهای بعد بکنه حقایق پی برند و دچار اشتباه نگردند سطوری چند تنظیم میکنم تا هر وقت اوضاع و احوال اجازه دهد آن را بطبع رسانند و در دسترس عموم بگذارند. این سطور را ذیل سه بخش می‌آورم. بخش اول مربوط بوقایعی است که روی داد و سبب شد که من کار قبول کنم و بعد دولتم سقوط کند و در دادگاه نظامی محکوم شوم - بخش دوم مربوط است بمبارزه‌ی من با دولت انگلیس در مراجع بین‌المللی و مبارزه‌ی دولت امریکا و انگلیس با من از طریق دربار و مجلس و انتقادات شاهنشاه و بعضی جرائد از من و دولت من و این همان لایحه‌ایست که در زندان لشکر ۲ زرهی برای تقدیم پدیوان عالی کشور تهیه کرده بودم و دادگاه مرا احضار نمود آن را تقدیم کنم و حضوراً از خود دفاع نمایم - بخش سوم راجع بانتقاداتی است که شاهنشاه اخیراً از من و کارهای دولت من در چند فصل از کتاب «مأموریت برای وطنم» و بیش از همه در فصل پنجم فرموده‌اند که هرکدام را در فصل مخصوص بخود نقل میکنم و جوابی که مقتضی است میدهم.

دادگاه نظامی مرا به سال حبس مجرد محکوم نمود که در زندان لشکر ۲ زرهی آن را تحمل کردم و روز ۱۲ مرداد ۱۳۳۵ که مدت آن خاتمه یافت بجای اینکه آزاد شوم یا احمدآباد تبعید گردیدم و عده‌ای سرباز و گروهیان مأمور حفاظت من شدند و اکنون که سال ۱۳۳۹ هنوز تمام نشده مواظب من هستند و من محبوسم و چون اجازه نمی‌دهند بدون اسکورت بخارج بروم در این قلعه مانده‌ام و با این وضعیت می‌سازم تا عمرم بسر آید و از این زندگی خلاصی یابم.

<http://chebayadkard.com/>

این صفحه در نسخه اصلی سفید است

۱۸۰

در این کتاب که در مورد تاریخ و تمدن ایران است، به بررسی سده‌ها و تحولات اجتماعی پرداخته شده است. نویسنده به تفصیل به دوره‌های مختلف تاریخ ایران اشاره کرده و به بررسی علل و عوامل تغییرات اجتماعی در این کشور پرداخته است. این کتاب برای علاقه‌مندان به تاریخ و تمدن ایران بسیار مفید و آموزگار خواهد بود.

این کتاب در سال ۱۳۰۰ خورشیدی در تهران چاپ شده است. به دلیل اهمیت موضوع، این کتاب در چندین تجدید چاپ درآمده است. این نسخه از کتاب در دسترس عموم قرار دارد و می‌تواند به عنوان یک منبع معتبر برای تحقیقات تاریخی و فرهنگی مورد استفاده قرار گیرد.

مختصری از تاریخ علم طب در ایران

مقدمه

علیه جرحه رفقاً و آله و عقیقت همین که چنانچه بهتری ازین کارای
در کتاب « ماموریت برای نظم » زنده اند بر این فکر این فکر که خود را
بوده اند که این اثری ندارد در تاریخ و آنگاه سده هجری مکه
بسیار کینه خاشاک بر بند و چهار پاره کرده اند بطوری که نظم مکنم تا وقت
آنکه در آن رابط ساخته و در دسترس عموم نگذارند این سطور را در بخش
بخش اول مربوط به فقه است و در این باب شده که کار قبل هم در
مقوله کند در درگاه نظامی مکه شوم بخش هم مربوط است به تاریخ
فقه در باب بین المللی و سایر هم است از کتاب فقه این در این
و اسناد شاه و بعضی حرازه ازین و در این و این و این و این و این
شده از برای تقدیم بر این عالی کسور بسته کرده بودم و در این
آن را تقدیم کنم و حضوراً از خود نام - بخش دوم و این ماموریت
همه ازین کارای است من در غیر فصل کتاب « ماموریت برای نظم »
در این در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این
و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این

<http://chebayadkard.com/>

این صفحه در نسخه اصلی سفید است

بخش اول

تصدی مقام نخست وزیری

این بخش را به سه فصل تقسیم می‌کنم بدین قرار:

فصل اول — وقایعی که سبب شد من کار قبول کنم

فصل دوم — علل سقوط دولت من

فصل سوم — تألمات و تأسفات

<http://chebayadkard.com/>

این صفحه در نسخه اصلی سفید است

وقایعی که سبب شد من کار کنم

شنبه ۸ اردی بهشت ۱۳۳۰ که روز جلسه‌ی مجلس نبود بمجلس شورای ملی احضار شدم. اکثریت نمایندگان هم آمده بودند و میخواستند در جلسه‌ی خصوصی بشور و مشورت پردازند و تمایل خود را برای تعیین نخست‌وزیر بعرض شاهنشاه برسانند. از اینکه گفته میشد آقای حسین علاء استعفا داده است تعجب کردم چونکه روز ششم اردی بهشت شب که بخانه‌ی من آمده بودند و میخواستند در یک موضوعی با من مشورت کنند هیچ از این بابت صحبتی نکردند و چون قبل از این ملاقات من در کمیسیون نفت مجلس شورای ملی بودم که طرح نه ماده‌ای جمعی از نمایندگان که برای ملی شدن صنعت نفت تنظیم شده بود از تصویب کمیسیون گذشت نخست‌وزیر را از جریان مطلع کردم و تقاضا نمودم که روز یک‌شنبه نهم اردی بهشت در جلسه رسمی مجلس حضور یابند و موافقت دولت را در خصوص طرح مزبور اظهار نمایند و بعد در همان جلسه راجع بموضوعی که میخواستند مشورت کنند وارد مذاکره شوم که مورد موافقت قرار گرفت و از خانه‌ی من رفتم.

علت استعفای نخست‌وزیر را که از بعضی نمایندگان سؤال کردم یکی از دوستان گفت حضرات که مقصود انگلیس‌ها بود چنین تصور کرده‌اند از این نخست‌وزیر و امثال او کاری ساخته نیست و میخواهند آقای سید ضیاءالدین طباطبائی را که هم اکنون بحضور شاهنشاه آمده و بانتظار رأی تمایل در آنجا نشسته است وارد کار کنند. جلسه تشکیل شده بمشورت پرداختند و چون اکثریت نمایندگان اینطور تصور مینمودند تصدی آقای سید ضیاءالدین سبب خواهد شد که همان بگیر و ببند کودتای سال ۱۲۹۹ تجدید شود نه جرات میکردند از شخص دیگری برای تصدی این مقام اسم ببرند نه مقتضیات روز اجازه میداد بکاندیدای سیامت بیگانه رأی بدهند که چون صحبت در گرفت و مذاکرات بطول انجامید برای تسریع در کار و خاتمه دادن بمذاکرات یکی از نمایندگان

که چند روز قبل از کشته شدن رژیم آرانخست وزیرخانه‌ی من آمده بود و مرا از طرف شاهنشاه برای تصدی این مقام دعوت کرده بود و هیچ تصور نمی‌کرد برای قبول کار حاضر شوم اسعی از من برد که بلا تأمل موافقت کردم و این پیش آمد سبب شد که نمایندگان از محظور درآیند و همه بالا تفاق کف بزنند و بمن تبریک بگویند.

موافقت من هم روی این نظر بود که طرح نمایندگان راجع بملی شدن صنعت نفت از بین نرود و در مجلس تصویب شود. چنانچه آقای سید ضیاءالدین نخست وزیر میشد دیگر مجلسی نمی گذاشت تا من بتوانم موضوع را تعقیب کنم. مرا هم با یک عده توقیف و یا تبعید میکرد. بطور خلاصه مملکت را قرق مینمود تا از هیچ کجا و هیچکس صدائی بلند نشود و او کار خود را با تمام رساند. چنانچه شخص دیگری هم متصدی این مقام میشد باز من نمی توانستم صنعت نفت را ملی کنم. مگر من در مجلس چهاردهم نماینده‌ی اول طهران نبودم و نطقی تهیه نکرده بودم تا هر وقت وضعیت اجازه میداد آن را در جلسه علنی مجلس بخوانم و از مضرات قرارداد رضاشاهی جامعه را مطلع و مستحضر سازم که وضعیت مجلس اجازه نداد حتی کوچکترین سخنی در این باب بگویم، چونکه وکلای آن دوره غیر از چند نفر همه روی تمایل سیاست خارجی وارد مجلس شده بودند و حاضر نمیشدند کسی راجع باین قرارداد حرفی بزند و اظهار نماید. «کافخارا دژه» که از طرف دولت شوروی بطهران آمد و نمایندگان اکثریت درخور آن نبودند بخواسته‌های او اعتراض کنند یکی از همان نمایندگان از من که در اقلیت بودم تقاضا نمود در این باب اظهار عقیده کنم. این بود که از موقع استفاده کردم و قبلاً از مضرات قرارداد سخن بمیان آوردم و آن را با ادله و اعداد ثابت کردم که مجلس با کمال اکراه تحمل نمود. سپس روی همان دلایل یا دادن امتیاز بهر دولتی مخالفت کردم. (۱) چنانچه «کافخارا دژه» بگرفتن این امتیاز موفق شده بود ملت ایران نمی توانست هیچوقت برای الفای این امتیاز که در شمال و جنوب داده شده بود کوچکترین قدمی بردارد و در دو جبهه و با دو سیاست مبارزه نماید. اثبات مضرات این امتیاز طوری در جامعه تأثیر نمود که زمینه برای ملی

(۱) در جلسه هفتم آبان ۱۳۲۳ که من این نطق را کردم اکثریت قریب باتفاق نمایندگان مجلس بمن رأی تمایل دادند که نخست وزیر بشوم و از دادن این رأی دو نظر داشتند: یکی این بود از من قدردانی کرده باشند و دیگر این که بعد از مدتی قلیل دولت را در اقلیت بگذارند و من را از مجلس خارج نمایند که چون قبول کار با نظر موکلینم که میخواستند تا آخر دوره در مجلس باشم و از حقوق آنان دفاع نمایم تطبیق نمی کرد از قبول کار خودداری کردم. ملاحظه شود کتاب «سیاست موازنه منفی» تألیف حسین کی استوانه، جلد اول صفحه ۱۸۵، عرضه‌ای که بشاهنشاه عرض کرده‌ام.

شدن صنعت نفت مهیا گردید و این کار در مجلس شاتردهم صورت گرفت و علت تأثیر من هم در این مقام این بود که از هیچکس و هیچ مقامی قبول کار نکردم و با گفتن یک «مواقفم» و تیریک نمایندگان نخست وزیر شدم. (۱)

نظر باینکه اتخاذ رأی بدین طریق برخلاف سابقه بود طبق پیشنهاد خود من جلسه رسمی مجلس و بدون تماشاچی تشکیل گردید و نمایندگان رأی خود را با ورقه و بطور مخفی دادند و با اینکه متجاوز از بیست نفر از آنان که کف زده بودند از دادن رأی بمن امتناع کرده و ورقه سفید دادند باز من اکثریت داشتم و اعلیحضرت شاهنشاه هم طبق نظریات خود من در صدور فرمان خودداری فرمودند تا قانون ملی شدن صنعت نفت از تصویب مجلس گذشت و چنانچه قبل از تصویب قانون فرمان صادر شده بود دولت تشکیل میگردد آن دسته از نمایندگان مخالف آنقدر از عدم صلاحیت بعضی از وزراء حرف میزدند تا من مایوس شوم و کنار بروم و در صورت مقاومت باز روی طرح نمایندگان راجع بملی شدن صنعت نفت آنقدر صحبت میکردند و مخالفت مینمودند تا موضوع بکلی منتهی شود و از درج کلام ساقط گردد.

قانون که بتصویب و توشیح رسید بکار شروع کردم و نتایج نیکو گرفتم. دولت انگلیس که سال ۱۳۱۱ از دولت ایران راجع بکار نفت بجامعه‌ی ملل شکایت کرده و کامیاب شده بود از دولت من بمجمع ملل متحد شکایت نمود و مغلوب گردید، چونکه دولت من دست نشاندگی دولت انگلیس نبود که از مملکت دفاع نکند و آن دولت از دادگاه فاتح درآید - بدادگاه بین‌المللی لاهه هم که عرضحال داد محکوم گردید و با

(۱) در شهریور ۱۳۰۵ که مستوفی المسالک نخست وزیر شد چند روز قبل از تشکیل دولت خود بخانه‌ی من آمد. مرا برای شرکت در دولت خود دعوت کرد، عذر خواستم و بعد که دولت خود را تشکیل داد و در ۲۹ شهریور ۱۳۰۵ بمجلس معرفی نمود من با دو نفر از وزرای دولت او وثوق الدوله و محمدعلی فروغی مخالفت کردم و از این مخالفت چیزی نگذشت مرا یک روز در جشن میلاد پادشاه انگلیس در قلعهک و سفارت انگلیس دید و بار برای قبول پست وزارت خارجه اصرار نمود. قبول نکردم و از این مذاکرات مدتی گذشت که اعلیحضرت شاه فقید مرا توسط سرتیب حبیب‌الله خان شیبانی و آقای حسین علاه احضار نمود و فرمود من بمستوفی گفتم شما را ولرد دولت کنند که قبول نکردید. اکنون خودتان بیاید جای او را اشغال کنید که باز از این نظر که موکلیم میخواستند در مجلس بمقام قبول کار هم از یک دیکتاتور مستلزم استعفا از شخصیت و آزادی عقیده بود معذرت طلبیدم. تا مستوفی از کار برکنار شد و حاج مخبرالسلطنه هدایت بجای او منصوب گردید و لازم بود برای حفظ ارتباط دینی از مستوفی بکتم که این کار در سعدآباد خانه‌ی خواهر او صورت گرفت و مذاکراتی بسیار نمود و از اینکه نخست وزیر شده بود اظهار ندامت میکرد و میگفت بحاج مخبرالسلطنه گفتم قبول کار سبب شد که من تا چانه در لجن فروبردم، شما سعی کنید که تا سرد لجن فرو نروید.

نبودن هیچ عایداتی از نفت و هیچ گونه کمک از خارج موفق شدم دو سال و چند ماه مملکت را اداره کنم و بودجه خرج سازمان نفت را هم که تعطیل شده بود و کار نمی‌کرد از موارد دیگر متفرقه بپردازم و بین صادرات و واردات کشور که یک موضوع حیاتی است ایجاد توازن نمایم.

ولی بعد توفیق رفیقم نشد و یکی از علل عدم موفقیت‌م این بود که در انگلیس حزب محافظه کار روی کار آمد و میخواست بهر قیمتی که تمام شود کماکان از ملت بیچاره و مستأصل ایران سوءاستفاده کند و برای پیشرفت مقصود زحمت زیادی کشید تا امریکا را هم در این سوءاستفاده با خود شریک نمود.



و اکنون برای صدق گفتار چون در این گنج ده نه یا کسی حشر دارم که بتوانم مدرکی تحصیل کنم و تحصیل مدارک برایم گران تمام شده، نه بی مدرک می‌توانم مطالبی اظهار نمایم بنقل مفاد بعضی از خاطرات آیدن وزیر خارجه انگلیس که در پاریس طبع شده است می‌پردازم و نظر باینکه ترجمه‌ی من از این خاطرات تحت اللفظی نیست آنها را یا ذکر صفحات نقل می‌کنم تا چنانچه هموطنان عزیزم بخواهند اطلاعاتی بیشتر تحصیل کنند رجوع باصل کنند و از آن استفاده نمایند.

علل سقوط دولت من

ایدن خاطرات خود را بدین طریق شروع میکند: «روزی که من متصدی وزارت خارجه شدم آبادان از دست رفته بود و نفوذ ما در خاورمیانه رو به تنزل گذاشته بود. در عصر هم پیش بینی تحولاتی میشد (۱) که لازم بود مطالعه کنم تا بدانم از چه طریق خود را مقابل وضعیات قرار دهم و من یقین داشم که قبل از هر چیز باید خود را متوجه کار نفت نمایم که متشاء این اختلاف بود.»

و باز میگوید: «برای ما بسیار ناگوار بود که از ترس کمونیسم بهر قیمتی که تمام شود با مصدق کنار بیایم و من هیچوقت نمی خواستم قبول کنم اگر مصدق را قبول نکنیم ایران کمونیست خواهد شد.» (صفحه ۲۲۱ خ)

«برای پیشرفت مقصود روز ۱۴ نوامبر ۱۹۵۱ در پاریس با آچسن وزیر خارجه امریکا وارد مذاکره شدم و اقامتم در آنجا ده روز طول کشید و در ظرف این مدت پنج جلسه تشکیل گردید که هریمن (۲) نیز در جلسات ما شرکت میکرد و روزهای اول این مذاکرات هنوز مصدق در امریکا بود و نظریات ما با دولت امریکا بسیار فرق داشت و موضوع مذاکرات این بود که مصدق را کمک بکنند و یک دولت ثابتی در ایران برقرار نمایند یا کمک نکنند و او را بحال خود گذارند. عقیده دولت امریکا این بود اگر یاو کمک نکنند وضعیت ایران متزلزل خواهد شد. در صورتیکه من مخالف این نظریه بودم و

(۱) پس از مراجعت از امریکا یکی از نمایندگان از مجلس بمن گفت برای چه مقصود بمصر رفته ایم که آن روز من جوابی ندادم و بسکوت گذراندم و بعد معلوم شد که علت رفتن ما بمصر چه بوده است.

(۲) هریمن همان شخصیت امریکائی است که بعد از ملی شدن صنعت نفت بپهران آمد و من از او راجع بهتاساتی ملی شدن صنعت نفت در ایران از طرف دولت انگلیس بسیار استفاده کردم.

میگفتم غیر از دولت مصدق و کمونیسم شق ثالثی هم هست (۱) و چنانچه دولت دیگری روی کار بیاید ما میتوانیم قراردادهائی با آن منعقد کنیم که موجب لرضای ما بشود. ایرانیان همیشه خوب بوده‌اند و باز باید همانطور خوب بشوند.» (صفحه ۲۲۳ و ۲۲۴ خ)

«درهفتم نوامبر که ما مشغول مذاکره بودیم دو نفر از مشاورین من از لندن وارد پاریس شدند و موافقت نامه چرچیل و دولت انگلیس را مربوط بنظریاتی که من قبل از حرکت از لندن اظهار کرده بودم بمن تسلیم کردند و این نظریات مربوط بشرکت امریکا در نفت ایران بود که نمایندگان آن دولت نمیخواستند از این پیش آمد استفاده کنند و از قبول آن خودداری میکردند و هریمن میگفت اگر این پیشنهاد در تابستان سال قبل (۲) شده بود در روحیه ایرانیان تأثیر بسیار مینمود. — گرچه از این مذاکرات که تا ۱۴ نوامبر طول کشید نتیجه‌ای بدست نرسید و شرکت امریکا در کار نفت محرز نگردید ولی من از اینکه بتوانم امریکا را متقاعد کنم دولت دیگری در ایران تشکیل شود که نه مصدق باشد نه کمونیسم بایوس نبودم. عقیده سفیر امریکا هم در انگلیس این بود که میگفت آنجا منافع انگلیس در خطر است دولت امریکا باید از تحمیل نظریات خود صرف نظر کند.» (صفحه ۲۲۶ خ)

پوشیده نماند که از همین کنفرانس هم ایدن نتایجی گرفت و دست خالی مراجعت نکرد بدین قرار:

(۱) تغییر «گریدی» سفیر امریکا در ایران که شخص بی نظر و بیطرفی بود و انتصاب هندرسن مأمور سابق امریکا در هندوستان بجای او که در انجام وظیفه بی نظر نبود یکی از نتایج مهم این کنفرانس بشمار می آید و ایدن در این کتاب همه جا از او قدردانی کرده و مخصوصاً در یکی از خاطرات ایتطور اظهار نظر کرده است: «روابط انگلیس و امریکا بواسطه ی نمایندگی هندرسن در ایران روز بروز بهتر میشد و او شخص لایقی بود که اجازه نداد هیچوقت مصدق از اختلاف بین امریکا و انگلیس کمترین استفاده‌ای بکند. از او کمال تشکر داریم. چنانچه هندرسن در ایران نبود قرارداد ۱۹۵۴ ایتبار نعمت طیق نظریات ما تمام نمیشد.» (صفحه ۲۲۸ خ)

(۲) دیگر از نتایج مذاکرات این دو وزیر خارجه این بود: دولت امریکا که بعد از سقوط دولت من بیش از یک میلیارد کمک بدولت ایران نمود نسبت بدولت من هیچ

(۱) شق ثالث همان نوکر استعمار است که در قرون اخیر و بضرر ملت های فقیر از این نوکرها استفاد . . . دادند.

(۲) از تابستان سال قبل مقصود ایامی است که مجلس پانزدهم خاتمه نیافته بود و جبهه ملی هنوز تشکیل نشده بود و مجلس مزبور قرارداد «گسی - گلشائیان» را تصویب نمود.

مساعدتی ننمود و همان ایام که نمایندگان دولتی در پاریس مشغول مذاکره بودند من در واشنگتن از دولت امریکا وامی بمبلغ صد ملیون دلار درخواست نمودم که با هر سودی تعیین کنند پرداخته شود و از خواستن وام نظرم این بود از کارگران نفت که بیکار شده بودند در امور دیگر تولیدی استفاده شود و آنان اجرتی در مقابل کار بگیرند. جوابی که بدرخواست من داده شد این بود موضوع مورد مطالعه قرار خواهد گرفت و این مطالعه آنقدر طول کشید تا دولت امریکا در کار نفت شرکت نمود و بعد بمن این جواب رسید: تا کار نفت با دولت انگلیس تمام نشود امریکا از هر گونه کمک و مساعدت معذور است. (صفحة ۲۲۸خ)

ایدن ادامه میدهد و میگوید «مراجعت بلندن خواستم یک مطالعه ای در صحت عقیده ی خود بکنم و روی این نظر با سفیر ایران که یکی از دوستانم بود مشورت کردم. نظریاتم را تصدیق نمود و گفت وضعیت مصدق مثل سابق نیست و قول داد شخصاً هر قدر میتواند با ما کمک نماید. (۱)

هفته ی اول سال ۱۹۵۲ باز خبری از ایران بمن رسید که موجب تقویت روح من گردید و آن گزارشی بود که قونسل انگلیس داده بود، یعنی همان کس که مصدق احضار او را از ما خواسته بود و گزارش او موافق بود با نظریات سفیر ایران در لندن که نفع مردم ایران از ما روی حقیقت نیست و ساختگی است.» (صفحة ۲۲۸خ)

نویسنده خاطرات میخواهد تحت لفافه این را بگوید اگر ملت ایران بحق خود عارف بود و احساساتی که ابراز میکرد از روی حقیقت بود ما نمی توانستیم کاری بضرر آن ملت صورت بدهیم. در صورتیکه من هر وقت صحبتی راجع بملی شدن صنعت نفت بمیان آمده بنمایندگان دول ذینفع گفته ام در آن روز که قرارداد داری با امضا رسید وجود نفت در ایران محرز نبود و بحریه انگلیس هم احتیاجات خود را بوسیله زغال سنگ رفع میکرد ولی اکنون که متجاوز از نیم قرن است در ایران نفت استخراج میشود و از آن در امور سوق الجیشی استفاده میکنند چطور ممکن است ملت ایران راضی شود باز یک شرکت خارجی نفت استخراج کند و برای سوء استفاده ای که میکند مملکت را از آزادی و استقلال محروم نماید که وزیر خارجه انگلیس در یکی از خاطرات خود آن را بدین مضمون آورده است: «در یکی ملاقات راجع بیادداشت ترومن - پرچل مصدق گفته بود ایرانیان خریدار نیستند که باز بگذارند مدتها آنان را افسار کنند.» (د حة ۳۳۲خ)

(۱) نظر باینکه وزیر خارجه انگلیس اسم سفیر را نبرده از ذکر تاملش خودداری میکنم.

مندرجات این قسمت از خاطرات را من تکذیب نمی‌کنم چونکه ممکن است حین مذاکرات هسبانی شده باشم و یک چنین کلماتی دور از نزاکت به هندرسن گفته باشم، ولی تأسف این‌جاست بجای اینکه شاهنشاه با آدال و آرزوی ملت خود که آزادی و استقلال مملکت بود موافقت کنند و با دولتی که صنعت نفت را ملی کرده بود همراهی و مساعدت فرمایند آن را از طریق کودتا ساقط کنند و ملت ایران را طوری در مضیقه گذارند و از آن سلب آزادی نمایند که قادر نشود بقرارداد امنیتی - پیچ کوچکترین اعتراضی بنماید و هر ملتی از آن فهمیده تر هم که باشد چطور می‌تواند در دو جبهه جنگ نماید که یکی داخلی است و دیگری خارجی.

ایدن و آپسن دو وزیر خارجه انگلیس و امریکا ساکت نشستند و از کنفرانس آتلانتیک شمالی که سه ماه بعد در لیسبون تشکیل گردید و هر دو در آن عضویت داشتند استفاده نمودند و روز ۲۰ فوریه ۱۹۵۱ مذاکرات خود را در خصوص نفت ایران از سر گرفتند و قدر مسلم این است که دولت انگلیس پیشنهاد کرده بود دولت امریکا در کار استخراج نفت ایران شرکت کند و شخص دیگری جانشین من بشود تا بتواند قانون امتیاز نفت را از مجلس بگذراند.

پس از این کنفرانس عمال ایرانی و فداکار انگلیس در ایران شروع بکار کردند و هر کدام بنحوی نقشی سقوط دولت من را طرح می نمودند و با هندرسن سفیر امریکا و یکی از عمال بسیار مؤثر سیاست انگلیس در ایران مذاکره می نمودند و سفیر مرا تحت نظر قرار میداد و مینگریست تا چنانچه کوچکترین تماسی با مأمورین دولت شوروی پیدا کنم آن را بدولت خود گزارش دهد و سقوط دولت من را فراهم نماید که در آن مدت فقط یک یا دو مرتبه سادچیکف سفیر شوروی بخانه‌ی من آمد و راجع بشیلات بحرینزر که قرارداد آن در بهمن ماه ۱۳۳۱ منقضی میشد مذاکره کرد و تقاضا نمود شیلات کماکان دست مأمورین دولت شوروی باشد تا بعد فراری در این باب داده شود و بمحض اینکه گفتم دولتی که امتیاز نفت جنوب را قبل از انقضای مدت ملی کرد و کارمندان انگلیسی شرکت نفت را از ایران خارج نمود چطور می‌تواند قرارداد منقضی شده‌ی شیلات را ابقاء نماید و آن را کماکان در دست عمال شوروی بگذارد.

آیا می‌دانید سفیر شوروی در جواب من چه گفت؟ او گفت صحیح می‌فرمایید ما نمی‌بایست از شما چنین تقاضائی کرده باشیم و عذرخواست و در روز انقضای هم شیلات بتصرف دولت درآمد و تصرف شیلات بدست من کار دولی غرب را سهل کرد و مدارای با دولت من هم شاید از این نظر بود که این کار بدست من تمام شود و بهین جهت هم بود که دولت شوروی از تحویل طلای ایران بدولت من خودداری کرد.

کار شیلات که باآخر رسید نقشه سیاست خارجی بموقع اجراء درآمد و میخواستند که من طوری از بین بروم که نتوانند آن را سیاست های بیگانه نسبت دهند. چونکه استالین هنوز حیات داشت و نمیخواستند دولت را از طریق کودتا ساقط نمایند. این بود که برای از بین بردن شخص من عده ای از دربار و علماء و افسران و بعضی از اعضای جبهه ملی با هم توحید مساعی کردند و توطئه ای روز نه اسفند را پیش آوردند.

و مقصود از توطئه این بود عده ای رجاله باین عنوان که من میخوام شاه را از مملکت خارج کنم درب کاخ جمع شوند و موقع خروج من از کاخ مرا از بین ببرند و چنانچه این کار صورت میگرفت علماء روز نه اسفند که بکاخ آمده بودند بجنابم نماز میگزاردند و چون وزیر دفاع ملی بودم بامر شاهنشاه آن را روی توپ قرار میدادند و با احترامات کامل بخاک میسپردند و عده ای از غوغاگران مقابل درب کاخ را هم که مرتکب این جنایت شده بودند باشد مجازات میرسانیدند تا هیچ فردی گمان نبرد این واقعه در اجرای یک نقشه سیاست خارجی صورت گرفته است و آنوقت بود که من میشدم بتمام معنا یک مرد ملی که نه شیعه با من مخالف بود نه سنی.

• • •

گرچه جریان واقعه روز نه اسفند در بخش دوم «لایحه دیوان کشور» بتفصیل آمده با این حال دو چیز سبب میشود که باز نسبت باین واقعه در این جا مطالبی بگویم: یکی مربوط برلی است که هندرسن در آن روز بازی کرد و دیگری مربوط است بآن قسمت از فصل پنجم «کتاب مأموریت برای وطنم» که شاهنشاه فرموده اند «روز شنبه نه اسفند مصدق بمن توصیه کرد موقتاً از کشور خارج شوم.»

(۱) دل هندرسن

در لایحه دیوان کشور چیزی از این بابت ننوشتیم چونکه ترس داشتم با وسایلی که هندرسن در این مملکت داشت در آن دیوان اعمال نفوذ کند و محکوم شوم و اکنون بشرح واقعه میپردازم:

ساعت هشت روز نه اسفند آقای حسین علاء وزیر دربار بخانه ای من آمد و راجع بحرکت شاه که سری بود ولی مجریان نقشه از آن اطلاع داشتند و صبح همان روز باجرای آن مبادرت کردند با من مذاکره کرد و چنین قرار شد که ساعت یک و نیم بعد از ظهر من برای صرف ناهار بکاخ بروم و ساعت دو و نیم هم وزراء حضور بهم رسانند که موقع حرکت شاهنشاه تشریقاتی بعمل آورند.

از این مذاکرات چیزی نگذشت که ساعت ده همان روز آقای علاء وزیر دربار مرا پای تلفن خواست و اظهار نمود اعلیحضرت میخواهند خودشان یا شما فرمایشاتی بفرمایند که بلافاصله گوشی بدست شاهنشاه رسید و فرمودند بجای ساعت یک و نیم ظهر شرفیاب شوم که در همین جا مذاکرات قطع شد و از اینکه موضوع مهم نبود و شاهنشاه خودشان مرا برای اصغای فرمایشات خواستند بسیار تعجب کردم. چنانچه آقای علاء یا هر کس دیگر آن را ابلاغ می نمود اطاعت میکردم ولی بعد از ختم غائله دریافتم که موضوع اهمیت داشت و بهمین جهت خواستند شخصاً فرمایشات را بفرمایند تا موجب هیچگونه سوءتفاهم نشود.

و اهمیت موضوع در این بود اگر ساعت یک و نیم بعد از ظهر میرفتم چون جمعیت برای از بین بردن من مقابل درب کاخ جمع شده بود از خانه خارج نمیشدم تا جمعیت را متفرق کنند و موقع تشریف علیاحضرت ملکه ثریا حضور داشتند که پیشخدمت پاکی آورد بمن داد و دیدم تلفن چی خانهای خودم نوشته بود برای یک کار فوری سفیر امریکا میخواهد با من ملاقات کند که بنظر شاهنشاه رسانیدم و از این پیش آمد خواستم این استفاده را بکنم که در حرکت عجله نفرمایند، شاید ملاقات من یا سفیر سبب شود قسح عزیمت فرمایند.

نامه را که ملاحظه فرمودند اهمیتی بآن ندادند و حتی نخواستند یک کلام در این باب فرمایشی بفرمایند و غیر از ملاقات با هندرسن هیچ چیز سبب نمیشد که من قبل از حرکت شاهنشاه از کاخ خارج گردم، چونکه طبق مذاکراتی که با آقای وزیر دربار شده بود میبایست هیئت دولت در کاخ باشد و موقع تشریف فرمائی مراسمی بعمل آورند. اگر شاهنشاه حرکت میفرمودند مقابل درب کاخ کسی نمی ماند تا بتواند نقشه را اجرا کنند. چنانچه از این مسافرت منصرف میشدند باز تا جمعیت در آنجا بود من از کاخ خارج نمیگردیدم.

برای ملاقات با سفیر حرکت کردم و هنوز بدرب کاخ نرسیده بودم که صدای فریاد جمعیت در خیابان مرا متوجه نمود که از آن در نباید خارج شوم و از در دیگری بیخانه مراجعت نمایم. (۱)

هندرسن هم که باتفاق آقای علی پاشا صالح آمد هیچ مطلبی نداشت که ملاقات فوری با من را ایجاب کرده باشد. چند کلامی گفت و رفت.

(۲) فرمایشات شاهنشاه

در فصل پنجم کتاب «مأموریت برای وطنم»

«روز شنبه نه اسفند ۱۳۳۱ مصدق بمن توصیه کرد موقتاً از کشور خارج شوم. برای اینکه وی را در اجرای سیاستی که پیش گرفته بود آزادی عمل بدهم و تا حدی از حیل و دسایس وی دور باشم با این پیشنهاد موافقت کردم.»

و اکنون بعرض جواب مبادرت میکنم که روز نه اسفند من تا ظهر خانه بودم و ظهر شرفیاب شدم تا در موقع حرکت باتفاق وزیران تشریفاتی بعمل آورم و ساعت یک بعد از ظهر هم که برای ملاقات سفیر امریکا از کاخ خارج میشدم علماء روز نه اسفند باین عنوان که میخواهند از حرکت شاه جلوگیری کنند وارد عمارت شدند و آنها را باطاق انتظار که نزدیک درب ورودی است هدایت کردند و جمعیتی هم که میایست مرا از بین ببرند همان وقت درب کاخ جمع شده بودند و منتظر خروج من از کاخ بودند.

خبر تشریف فرمائی شاهنشاه عصر روز سه شنبه پنجم اسفند با تلفن دربار و بقید استتار با آقای دکتر عبدالله منظمی نماینده مجلس که با جمعی از نمایندگان دیگر از درباریخانه‌ی من آمده بودند داده شد که از محل تلفن بجلسه آمدند و برمسبیل نجوی آقای دکتر سنجابی را از این مسافرت مطلع نمودند و بعد چیزی نگذشت که سایر حضار بقید استتار از آن اطلاع حاصل کردند.

و باز میفرمایند «مصدق پیشنهاد کرد که این نقشه مسافرت مخفی بماند و اظهار داشت بفاطمی وزیر خارجه دستور خواهد داد شخصاً گذرنامه و سایر اسناد مسافرت من و همسرم و همراهانم را صادر کند.»

که عرض میکنم راجع به این قسمت هم حتی یک کلام من حضور شاهنشاه عرض نکرده‌ام و مذاکرات راجع بگذرنامه صبح شنبه نهم اسفند که آقای حسین علاء وزیر دربار برای همین کاریخانه‌ی من آمده بودند صورت گرفت و دستور گرفتن شناسنامه‌های ملتزمین را هم خود ایشان دادند. چنانچه من میخواستم شاهنشاه از این مملکت بخارج تشریف ببرند هم آن روز ۳۰ تیر آن را عملی می کردم.

توضیح آنکه روز ۲۶ تیر که استعفای خود را به پیشگاه شاهانه دادم قبل از اینکه از حضورشان مرخص شوم فرمودند بمن قول بدهید اگر اتفاقی روی داد با من همراهی کنید که بلا تأمل عرض کردم در مجلس پنجم من برای اعلیحضرت شاه فقید قسم یاد نکردم ولی در مجلس چهاردهم برای شاهنشاه قسم یاد نموده‌ام و خود را مرهون الطاف شاهانه می دانم — گرچه استخلاص من از زندان بیرجند بهمت موسیو پون یکی از اتباع

سوئیس که با شاهنشاه از زمان تحصیلشان در آن مملکت سابقه داشت صورت گرفت با این حال هر وقت که فرصتی بدستم آمد و مخصوصاً در جلسات رسمی مجلس وفاداری خود را نسبت بشاهنشاه ابراز نموده‌ام و پس از ۳۰ تیر هم که وزیر دفاع ملی شدم برای اطمینان خاطر و رفع نگرانی آنچه لازم بود در پشت قرآنی نوشته توسط آقای سپید مرتضی یزدان پناه اهداء نموده‌ام و جای بسی تأسف است که نخواستند با من مساعدت فرمایند تا ثابت کنم هیچ نظری غیر از یک شاه وطنپرست و آزادی طلب نداشته‌ام، و چون این فرمایشات تمام نظیر همان صنعت نفت است که ملی شده و نمایندگان مجلس است که ملت آنها را انتخاب کرده و روز نه اسفند است که روز ملت نامگذاری شده زائد میدانم بیش از این قلمفرسائی کنم. نسل حاضر از این وقایع خوب مطلع است، تسلهای بعد هم از صفحات تاریخ پی بدرک حقایق می‌برند و تاریخ را نمیشود تحریف کرد.

و نیز می‌فرمایند: «جالب توجه این بود که مصدق با التهاب مخصوص توصیه میکرد یا هواپیما از ایران خارج نشوم، زیرا میدانست مردم ایران که مخالف این تصمیم خواهند بود در فرودگاه ازدحام خواهند کرد و مانع پرواز من میشوند، از این رو پیشنهاد کرد که تا مرز عراق و بیروت بطور ناشناس مسافرت کنم. با این پیشنهاد موافقت شد.» در این باب هم حتی من یک کلام عرض نکرده‌ام چونکه مورد نداشت در

اموری که از مختصات مقام سلطنت است من دخالت کنم. این بیاناتی است که روز چهارشنبه ششم اسفند که من شرفیاب شدم خود شاهنشاه فرموده‌اند. اکنون فرض کنیم این پیشنهاد را من داده بودم. اگر غیبت شاهنشاه از ایران در صلاح جامعه بود میبایست بی سر و صدا تشریف برده باشند. ملت ایران هم که بعد اطلاع حاصل مینمود عکس العملی نداشت چونکه کاری در صلاح جامعه صورت گرفته بود و چنانچه در صلاح جامعه نبود و من میخواستم شاهنشاه را از اعمال نیات خیری که نسبت بمملکت داشتند باز بدارم چه شد که در همان روز مردم مملکت را از حیل و دسایس من مطلع نفرمودند و چرا همان روز وزیر دربار طی یک اعلامیه‌ای ملت ایران را از این فکر پلید مستحضر نمود و مرا در افکار جامعه محکوم ساخت و چه چیز مسبب شد که خود را برای مسافرتی که خلاف مصالح مملکت بود حاضر کنند و باز چه شد گراوشی که عصر همان روز نه اسفند من در جلسه خصوصی مجلس بنمایندگان دادم و مصاحبه‌ای که روز یازده اسفند آقای دکتر سیدعلی شایگان با اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نمود و همچنین بیانه‌ای که در جرائد روز ۱۷ فروردین ۱۳۳۲ طهران این جانب منتشر کردم (۱) تکذیب شد و اکنون

(۱) برای اینکه خوانندگان بتوانند بهتر قضاوت کنند. بیانه ۱۷ فروردین ۱۳۳۲ این جانب

پس از چند سال آن را در یک کتابی فاش و آنچه [را] خود فرموده اند پس نسبت داده اند. ضمن وقایع روزنه اسفند نویسنده خاطرات اسمی از کاشانی برده و می نویسد «اونخواست مصدق در مبارزات غالب شود و از این نظر روز ۲۸ فوریه (نه اسفند) میتینگ بر که شاه تشکیل داد و مردم عوام هم تحت راهنمایی افسران بازنشسته مصدق را از خانه خارج کردند که مجبور شد با پیژاما فرار کند و فقط قوای تأمینیه و احساسات توده ای مسبب شد که مصدق نجات پیدا نماید.» (صفحه ۲۳۳خ)

اکنون این سؤال پیش می آید چه چیز سبب شد که کاشانی و چند نفر از اعضای جبهه ملی نخواستند من در این مبارزه غالب شوم و چرا هر وقت ملت ابراز احساساتی نمود نویسنده خاطرات و دربار شاهنشاهی آن را بیک عده از افراد حزب توده نسبت داده اند و مخالفین خود را مستظهره بآن عده و بقیه ی مردم ایران را جزء اموات حساب کرده اند.

شاهنشاه و ایدن از نظر ابقای حکومت فردی و استعمار با تسلط فکری حزب توده در ایران متفقند و از این رویه ی برخلاف حق و حقیقت نظری جز این ندارند که هر کس در مصالح مملکت اظهاری بکند او را بحزب توده منتسب کنند و بمجازات برسانند تا هیچکس را این قدرت نباشد که از منافع مملکت و آزادی دفاع کند و از هر یک از سیاستهای استعماری انتقاد نماید.

نظر باینکه توطئه ی روزنه اسفند به نتیجه نرسید و فوت استالین که در ۱۶ اسفند روی داد موقع را برای سقوط دولت من مساعد کرده بود در ۲۰ مارس ۱۹۵۳ (اول فروردین ۱۳۳۲) ایدن سفری بامریکا نمود که نه روز طول کشید و با رئیس جمهوری ودالس وزیر خارجه وارد مذاکره گردید. آیزنهاور از جریان امور در ایران اظهار عدم رضایت کرده و گفته بود بواسطه حمایتی که هندرسن از شاه میکند روابط او با مصدق خوب نیست و ممکن است عذر او را بخواهند و قطع رابطه با ایران قابل تحمل نیست و باید بهر قیمتی که تمام شود از آن احتراز نمود. (۱)

این بیان رئیس جمهوری دلیل قاطعی است که از وقایع روزنه اسفند و اعتراض

اصل: مستحضر (سهواً القلم)

(۱) ممکن است خوانندگان ایراد کنند با عملیاتی که هندرسن در ایران می نمود چرا من عذر او را نخواستیم ام که در این باب میگویم پرکناری او از کار ایران دست من ولی انتصاب دیگری بجای او بسته بنظر جناب آقای ایدن وزیر خارجه انگلیس بود و بطور حتم کسی را مثل او و یا از او بدتر میفرستادند و من دیگر نمی توانستم بدون ذکر دلیل انفصال او را هم از دولت امریکا بخواهم.

من به هندرسن کاملاً مسوق و مطلع بوده است و اکنون برای اطلاع و استحضار هموطنان عزیزم بشرح واقعه میپردازم.

بعد از ظهر دهم اسفند هندرسن بواسطه آقای علی پاشا صالح با تلفن بمن گفت دیروز که از خانهای شما رفتم بدربار تلفن کردم متعرض خانهای شما نشوند و چون میدانستم در این توطئه او دخالت داشته است گفتم شما چرا از حدود خودتان خارج میشوید و در کار این مملکت دخالت میکنید. او در جواب گفت دخالتی نکرده‌ام. گفتم همین تلفنی که شما دیروز بدربار کرده‌اید آیا جز دخالت چیز دیگری است که چون جوابی نداشت بدهد سکوت اختیار کرد و مذاکرات قطع شد.

ایدن میگوید «امریکا از این ترس داشت که مصدق بروسها متمایل شود. من گفتم سیاست مصدق این است دولت بزرگ را بهم بیندازد و استفاده کند و بالاخره خوشوقت شدم که نظریاتمان با هم نزدیک شده بود و چون در ایران وضعیت روشن نبود (۱) بنظر من اینطور رسید که بهتر است شخص دیگری قائم مقام مصدق شود تا اینکه سعی کنیم او را خریداری نمائیم (۲) و در آخرین مذاکرات با این نظریه و نیز روی مذاکرات ۲۰ فوریه (اول اسفند) موافقت حاصل شد (۳) و من بنخست وزیر انگلیس تلگراف کردم که بدولت امریکا گفته بواسطه فشار سیاست آن دولت ما بکرات شرایط خود را تغییر داده‌ایم که بیک نتیجه برسیم و من از جریان دو سال اخیر اینطور استنباط کرده‌ام اگر یک مدتی وضعیت خود را تغییر ندهیم زودتر نتوانیم بمقصود برسیم.» (صفحه ۲۳۸ خ).

«در ماه آوریل ماهی که اطلاع داشتم دولت مصدق ضعیف شده چون تحت عمل قرار گرفته بودم نتوانستم در امور دخالت کنم.»

سپس ادامه میدهد و میگوید «مخالفین مصدق از عدم کمک و مساعدت آیزنهاور بدولت او استفاده نمودند و دولت را امتیضاح کردند (۴) که در جلسه حاضر

(۱) البته برای سیاست انگلیس روشن نبود.

(۲) از این چه بهتر بود که هر چه میخواستند بدست من صورت بدهند و چون نتوانستند مرا از بین بردند.

(۳) بظن قوی مذاکرات مربوط بشرکت امریکا در کار نفت و برکناری من از مقام نخست وزیری بوده است.

(۴) نقشه امتیضاح بسیار ماهرانه ترمیم شده بود و قرق آن با نقشه غائله روزنه اسفند این که در ته اسفند یک حس خشم و غضب بچشم میخورد. باین معنا که میخواستند من از بین بروم و دولت

نشد و امتناع کرد و برای تعیین تکلیف خود به فراندم متوسل گردید، چنانچه ملت یا دولت او موافق است رأی بدولت بدهد و الا رأی بایقای مجلس، و نتیجه این شد که اکثریت کثیری بفتح دولت رأی داد و چون مصدق خود را قوی تصور میکرد درخواست انحلال مجلس را از شاه نمود ولی شب بعد یک کودتای شاهانه (۱) برای انتصاب زاهدی بمقام نخست وزیر شروع شد که بعلت سوء تشکیلات نقشه کشف گردید و به

بعلت ناپود شدن نخست وزیر ساقط شود، در صورتیکه در نقشه استیضاح هیچ نظری نسبت بشخص من نبود بلکه میخواستند دولت از بین برود و دولت دیگری که مطیع باشد مصدر کار شود و جریان واقعه از این قرار بود: دکتر شایگان و دکتر عبدالله معظمی هر دو کاندیدای ریاست مجلس بودند و میخواستند هر کدام از اکثریت مجلس موافق با دولت استفاده کنند و هر یک در این باب با دیگری میازره میکرد. نظر باینکه دربار با انتخاب دکتر شایگان مخالف بود یک عده از وکلای اکثریت موافق دکتر معظمی سرا بصف نمایندگان اقلیت پیوستند که دکتر معظمی را بریاست مجلس و حسین مکی نمایندد دیگر مجلس و یکی از مخالفین دولت را بعضویت هیئت اندوخته اسکناس انتخاب کنند و سرا از این جهت که بدنام نشوند و چون رأی مخفی بود اسم هر کس را که میخواستند می نوشتند.

این نقشه در وهله اول بی سر و صدا بموقع اجرا رسید. یعنی دکتر عبدالله معظمی بریاست مجلس و حسین مکی بعضویت هیئت اندوخته اسکناس انتخاب گردید ولی من از دعوت او برای شروع بکار خودداری کردم. چونکه او از این نظر انتخاب شده بود آنچه دولت از پشتوانه اسکناس استفاده کرده بود و آن عده اعضاء دیگر هیئت پشتوانه از نظر حسن و ظنیرستی فاش نکرده بودند فاش کند و نتیجه این بشود که نرخ اجناس ترقی کند و مخالفین بتوانند زودتر دولت را ساقط نمایند.

در وهله دوم یکی از نمایندگان مجلس عضو جبهه ملی دولت را استیضاح نمود و دولت میبایست ظرف یک ماه برای عرض جواب در مجلس حاضر شود و نتیجه این بود بدولت رأی ندهند و ساقط شود که من از رفتن بمجلس خودداری کردم و تصمیم گرفتم از مردم مملکت کسب تکلیف کنم. در این اثنا دکتر معظمی رئیس مجلس با من وارد مذاکره شد و تقاضا نمود از این کار صرف نظر کنم که من نتوانستم موافقت کنم. چونکه هدف ملت از بین میرفت و دولت در جلسه ای که تحت ریاست یک دکتر حقوق و استاد دانشگاه تشکیل میشد با یک اکثریت قلابی سقوط میکرد و عمال استعمار می گفتند در مملکت مشروطه اختیار بمجلس است و یک عده آشوب طلب میخواستند مملکت را بطرف کمونیسم سوق دهند. ولی کدام مجلس همان مجلسی که در زمان تسلط شاه فقید هیچ وکیل و مجلس نرفت مگر با تصویب سفارت انگلیس و باز همان مجلسی که رئیس آن را یک اکثریت مشکبی بیاست بیگانه انتخاب نمود. نتیجه فراندم این شد که دیگر عمال بیگانه نتوانند چنین استدلال کنند چونکه نقشه سقوط دولت در پایگاه آلب سویس ترسیم شده بود و با تقسیم پول بیگانه بین چهارل بمرحله اجرا رسید.

(۱) من هر قدر خواستم قضات دادگاه را متقاعد کنم که جوش و خروش مردم در نتیجه کودتای شاهانه بود Coup d'état Royaliste متقاعد نشدند چونکه مأمور بودند مرا محکوم کنند.

نتیجه فرسید و شاه با طیاره عازم بغداد گردید. دکتر مصدق هم بلافاصله انحلال مجلس را اعلام نمود و نمایشات ضد سلطنت شروع شد و قشون مأمور گردید یا شاه کمک کند. مصدق هم که نمیخواست تحت تسلط کمونیستها درآید روز ۱۸ اوت (۲۷ مرداد) بقوای شهربانی امر نمود اعلانات توده‌ای را از بین ببرند و در تمام سال ۱۹۵۳ هر یک از پیشرفتهای دولت او صعب میشد که وسعت تکیه گاه دولتش کمتر شود. (۱)

مبارزه بر علیه شاه موجب عدم رضایت قشون شده بود و عملیات ضد کمونیست هم صعب گردیده بود کمونیستها بر علیه مصدق بشوند و نتیجه این بشود که نمایشات بر اه شاه در ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) با هیچیک از دو دسته که نمی توانستند با مصدق کمک کنند تصادف نکند و شب آن روز مصدق و وزیرایش مجبور باخفا گردند و ژنرال زاهدی شاه را دعوت کند و از یک استقبال با وجد و نشاطی در طهران مستفیض گرداند.

خبر سقوط مصدق وقتی بمن رسید که در کشتی و در بحر مدیترانه بودم و دوره نقاهتم را با خانم و پسر در آنجا میگذرانیدم و در آن شب خواب راحتی کردم. « (صفحه ۲۳۹ خ)

ایدن پس از شش ماه استراحت مجدداً از ۵ اکتبر ۱۹۵۳ (۱۳ مهرماه ۱۳۳۲) شروع بکار نمود و خاطراتش مربوط به تنظیم قرارداد کنسرسیوم و مساعدتهائی است که بعضی از هموطنان برای گذشتن این قرارداد با دولت انگلیس نموده‌اند که چون مربوط بایام نصدی من نیست از نقل آنها خودداری میکنم.

و باز در ۱۳ آبان ۱۳۳۳ که مصدق مقام نخست‌وزیری شده بود در پارلمان انگلیس بیاناتی راجع بمن نمود که در آخر بخش دوم خواهد آمد.

این بود خلاصه‌ای از خاطرات وزیر امور خارجه انگلیس و شخص مؤثر در سیاست ایران و مخالف من که نقل گردید و تمام حاکی است از اینکه من در تمام مدت زمامداری خودم با هیچیک از دول بیگانه مؤثر در سیاست ایران خواه دولتیین امریکا و انگلیس، خواه دولت شوروی سازشی نداشته و مصالح مملکت و وطنم را بهر چیز حتی بجان خود ترجیح داده‌ام و آنچه گفته و کرده‌ام تمام در منافع ملت ایران بوده و آنچه هم در این مملکت بر علیه من صورت گرفت طبق نظریاتی بود که سیاست خارجی ترسیم نموده بود و بامر بعضی از هموطنانم اجراء گردید.

نظر باینکه وزیر خارجه انگلیس قبل از کودتای مرداد دچار کسالت شده بود و

(۱) تکیه گاه من نه آرژانتین بود نه کمونیسم. من بیک عده مردم فهمیده و وطنپرست متکی بوده که کودتا آن را برفع استعمار غشی نمود.

استراحت میکرد باید دید. که نقشه‌های بعدی بدست چه اشخاصی ترسیم شده بود و حضور اجراء گردید که چون خاطراتی در این باب نوشته نشده و چنانچه باشد من از آن بی‌خبرم به نقل دو مدرک استناد می‌کنم: یکی مربوط به چکی است که ادوارد دونالی رئیس حسابداری اصل چهار در ایران صادر کرده و دیگری مربوط بجلسه سرّی است که در پایگاه آلپ سونیس تشکیل گردیده بود.

(۱) ادوارد دونالی چکی بمبلغ ۳۹۰ هزار دلار صادر و تسلیم بانک برنامه کرده بود و بانک مزبور هم آن را بریال تعبیر نموده چکی بشماره ۵۳۱۴۵ و تاریخ مؤخر (۱) یعنی ۳۱ مرداد بمبلغ ۳۲/۶۴۳/۵۰۰ ریال بعهده‌ی بانک ملی ایران در وجه خود ادوارد دونالی صادر کرده بود که بمصرف کودتای روز ۲۸ مرداد رسید و مدرک آن را در جلسه‌ی ۱۹ اردی‌بهشت ۱۳۳۳ بدادگاه تجدیدنظر نظامی ارائه دادم و درخواست نمودم تحقیقات کنند تا معلوم شود وجه مزبور را ادوارد دونالی بچه اشخاصی داده است که مورد قبول واقع نشد و دادگاه باین عنوان که محاکمه برای رسیدگی بکیفرخواست دادستان آرتش تشکیل شده از رسیدگی امتناع نمود و عملی برخلاف وجدان و قانون و مصالح مملکت مرتکب گردید، چون که دادستان آرتش حکم اعدام مرا از این جهت خواسته بود که مسبب پیش آمد روزهای آخر مرداد من بوده‌ام.

چنانچه رسیدگی شده بود ثابت می‌گردید آنچه در روزهای مزبور صورت گرفت نتیجه‌ی کودتای شاهانه و تشریف‌فرمائی شاهنشاه بخارج از کشور بوده است (۲) و اشخاص وطنپرست روی اصل دفاع قانونی *legitime defense* که یکی از حقوق طبیعی نوع بشر است از وطن خود دفاع کرده‌اند و کودتای ۲۸ مرداد نتیجه آن وجوهی بود که بین اشخاص مؤثر پست و خائن از علماء، از رؤسای کلاتریها، از افسران و غارتگران تقسیم شده بود.

(۲) مدرک دیگر من روزنامه «فیگارو» فرانسوی است که در شماره ۲۰ سپتامبر ۱۹۵۵ (۲۸ شهریور ۱۳۳۴) راجع بکودتای مرداد مطالبی درج کرده و جریان واقعه و مسبب آن را معرفی کرده است که ترجمه آن عیناً در این جا نقل میشود.

«در آن ایام که ژان فوستردالس وزیر خارجه امریکا مصدق را گرم در سیاست

(۱) مقصود از تاریخ مؤخر این بود که برسانند چک مزبور بعد از وقایع ۲۸ مرداد صادر شده و در اجرای نقشه‌ی سیاست خارجی اثری نداشته است.

(۲) اعتقاد قطعی من این است که سونگوف کردن دستگاه مصدق کار مردم عادی کشور من بود که در دلشان بارقه‌ی مشیت یزدانی میدرخشید. نقل از فصل سوم کتاب «مأموریت برای وطن».

کرده بود آلن دالس رئیس انتلیرژان سرویس مرکزی امریکا زمینه سقوط آن پیرمرد لیباز را فراهم میکرد و مصدق نیز همان الفاظ و عباراتی که همیشه بکار میرد تکرار مینمود.

در ۱۱ اوت ۱۹۵۳ (۲۰ مرداد ۱۳۳۲) آلن دالس جلسه‌ی محرمانه‌ی در یکی از پایگاه‌های آلپ سوئیس با شرکت دو شخص عالی مقام تشکیل داد: یکی لوی هندرسن سفیر کبیر امریکا در ایران که بنا به مصلحت چندی از ایران غیبت کرده بود و دیگری شاهزاده خانم اشرف خواهر دوقلوی شاه که او هم بواسطه سوءتفاهمی که با شاه داشت از ایران خارج شده و در سوئیس اقامت گزیده بود و جای شخص چهارمی که ژنرال «نرمان شوارتسکف» یکی از شخصیت‌های عالی انتلیرژان سرویس امریکا است در این جلسه عالی بود که حضور و غیابش فرق نداشت، چونکه چند روز قبل از تشکیل این جلسه راجع باین موضوع بحث مفصلی با آلن دالس کرده و دالس حضار را از نظریات او مستحضر نموده بود. — شوارتسکف در سیاست ایران بسیار وارد بود و از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۸ سمت مشاور شخص پادشاه ایران را عهده دار شده بود و او کسی است که پلیس ایران را آلت دست دربار کرده و دوستی او با ژنرال زاهدی رئیس پلیس ایران از همان تاریخ شروع گردیده بود و بهمین جهت هم روزی که در هفته دوم ماه اوت (بین ۱۶ و ۲۳ مرداد) بطهران آمد هیچکس از ورود شوارتسکف تعجب ننمود چونکه او برای دیدار دوستان آمده و سلامی بدوستان کرده بود و نتیجه مسافرتش این شد شاه که تا آن زمان خواهی نخواهی با مصدق راه میرفت یکمرتبه او را رها نمود و عزل کرد و ژنرال زاهدی دوست وفادار شوارتسکف را بجای او نصب نمود.

این بود خلاصه‌ای از مندرجات روزنامه «فبگارو» که عکس این قسمت از روزنامه در آخر کتاب و دسترس خوانندگان قرار خواهد گرفت. *

و در همان ایام هم بود که والا حضرت اشرف پهلوی ناگهان بطهران آمدند و پس از یک توقف کوتاه و مشورت با شاه مراجعت و در این جلسه شرکت نمودند.

اکنون مصاحبه‌ی اعلیحضرت همایون شاهنشاه با مخبر روزنامه مصری «المنصور» را که حاکی است شاهنشاه از مذاکرات جلسه‌ی پایگاه آلپ قبلاً اطلاع داشته‌اند هیناً نقل میکنم (۱)

«نقشه‌ای که کشیده بودیم کاملاً مطالعه شده بود و احتمالات مختلفه را نیز

* در اوراق موجود عکس آن روزنامه نبود تا به چاپ برسد و دسترسی هم فعلاً به آن روزنامه نیست. اگر عکس تهیه شد در چندینای دیگر بر کتاب افزوده خواهد شد. (۱، ا.)

پیش‌بینی کرده بودیم و میدانستیم در مقابل نقشه‌های معکوس چه کنیم. وقتی که مصدق فرمان عزل خود را رد کرد و موضوع را بصورت انقلاب جلوه گر ساخت و خواست از نفوذی که بدست آورده کمال سوءاستفاده را بکند هواپیمای من آماده پرواز فوری از کشورم بود و من میخواستم این کار را بکنم تا مصدق و جماعت او تصور کنند که دور کاملاً دست آنها افتاده است و معارضی ندارند و آنچه میخواستند رسیده‌اند و چون من از کشور پرواز کردم آنها همین اشتباه را کردند.» (۱)

این بود فرمایشات شاهنشاه بمخبر روزنامه مصری «المصور» و تا ۲۵ مرداد شب که دستخط عزل بمن رسید در هیچیک از احزاب توده و سایرین هیچگونه خلاف نظم دیده نشده بود. شهر آرام بود و امور جریان طبیعی خود را طی میکرد و خروج شاهنشاه از مملکت که بفرار تلقی شده بود سبب شد که روز ۲۶ مرداد شهر آرامش خود را از دست بدهد، و هنوز از خاطرها نرفته است در آن روز که ناصرالدین شاه در شاه عبدالعظیم بقتل رسید برای جلوگیری از هرج و مرج و عواقب شاه‌میری میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان صدراعظم جسد شاه را طوری از شهری بطهران منتقل نمود تا هیچکس گمان نکند شاه مرده و موجب هرج و مرج شود و جان و مال عده‌ای در نتیجه این واقعه از بین برود.

از ترسیم این نقشه هم که با نظر شوارتسکف تنظیم شده بود مقصود گرفتن نتیجه‌ای عکس آن بود، یعنی از قرار شاه عده‌ای غوغا کنند و از هر یک از احزاب برای تعیین قائم مقام شاه صداتی بنند شود تا بتوانند آن را بهانه برای کودتا قرار دهند و دولت را ساقط نمایند.

هندرسن سفیر امریکا هم که برای ترسیم نقشه‌های گوناگون و سقوط دولت من بخارج رفته بود ۲۶ مرداد بطهران مراجعت نمود و عصر روز ۲۷ از این نظر که برساند داخل در توطئه نیست از من دیدن نمود و ضمن مذاکرات گفت روز قبل که وارد طهران شدم حین عبور بمجسمه شاه فقید برخوردم و دیدم که بآن توهین شده است و من با این کار مخالفم، که هر چه او گفت من گوش کردم و از اظهار هرگونه سخنی که موجب تشدید اختلاف دربار با من بشود خودداری نمودم. ولی اکنون که در حدود هشت سال از آن میگذرد و من در این قلعه بی جهت و بی دلیل محبوسم و از تمام آزادیهای فردی محرومم و خواهانم که هر چه زودتر عمرم بسر آید و از این زندگی خلاص شوم چرا باید از

(۱) قیل از این مصاحبه مردم چنین تصور میکردند شاه از مملکت فرار کرده است و چه خوب شده که این مصاحبه صورت گرفت تا همه دانستند قصد فرار در کار نبود و مقصود از مسافرت این بود که باجرائی نقشه‌ی سیاست خارجی کمک کنند و کمتر دیده شده است پادشاهی ملت خود را اغفال کند.

ذکر حقایق خودداری کم و رفع اشتباه از کسانی که در جریان امور این مملکت نبوده‌اند نکنم.

وقایع روزهای اخیر مرداد مهتبی بر دو علت بود: که یکی جنبه سیاسی داشت و دیگری جنبه حقوقی:

جنبه سیاسی از این نظر که آن اعلیحضرت در تمام مدت سلطنت خود از افراد سلب آزادی نمود و حق انتخاب نمایندگان مجلس را که در مملکت مشروطه حق طبیعی و مسلم مردم است از آنان سلب کرد و قرارداد نفت راسی و دو سال تمدید نمود و ملیونها از این کار سوءاستفاده فرمود و چه خوب بود که آن پادشاه حیات داشت و قانون از کجا آورده‌ای را جلوی ایشان می گذاشتند تا معلوم شود آن ثروت هنگفت را از چه مسری تحصیل نمود.

جنبه حقوقی از این نظر که ملکی را بزور در یکی از نقاط و با ثمن بغض مالک میشد و بعد بجان و مال دیگر مالکین مجاوز ابقاء نمی فرمود و بدین طریق در ظرف بیست سال پنج هزار رقبه تمسک نمود و کسی ندید آن پادشاه که خود بانی ثبت اسناد بود راجع بیکی از این املاک اعلان ثبت دهند و حق اعتراض را از مردم سلب نکنند تا هر کس سخنی داشت بگوید و حقانیت خود را با ثبات رساند. خلاصه اینکه از دولت دیکتاتوری مردم نفرت داشتند ولی از ترس جرأت نمی کردند اظهار بکنند و بعد که تسب آزادی دید چون دست مردم بشاه نمیرسد غیظ و غضب خود را نسبت بمجسمه‌ها ابراز میکردند و این کار منحصر بروزهای آخر مرداد نبود و سابقه داشت و چندی قبل از مرداد هم میخواستند نسبت بیکی از مجسمه‌ها که در وسط شهر واقع شده بود توهین کنند که ناچار شدم عده‌ای نظامی برای حفاظت آن بگمارم. چنانچه مجسمه نبود دیگر وسعتی نبود که مردم کینه خود را اظهار نمایند. مجسمه‌ای هم که برای گرفتن کار یا سوءاستفاده از بیت‌المال بر پا کنند عاقبتی از این بهتر ندارد، و دوام آن مجسمه‌ای دارد که مرده بعد از حیات کسی و در ازای خدمات او بمنسکت بر پا نمایند.

نظر باینکه گزارش رسید حزب توده اوراقی بدیوارها الحاق کرده دستور داده تمام را پاره کنند و از بین ببرند. این کار شد و دیگر خلاف نظمی مشاهده نشد که آن را بهانه برای کودتا قرار دهند. ولی از این نظر که تصمیم بر کزاری من از کار و انتصاب سرشکر زاهدی در جلسه پایگاه آلب گرفته شده بود صبح روز ۲۸ مرداد نقشه کودتا بموقع اجرا رسید معنوم نشد که از من چه خلافتی سرزده بود که تسلیم دادگاه نظامی ش.م. (۱)

(۱) عصر ۲۸ مرداد که باتفاق جمعی از خانه فرار کردم شب را در یکی از خانه‌های مجاور

و اکنون قریب هشت سال از آن میگذرد که سه سال در زندان لشکر ۳ زرهی بسر برده‌ام و بعد با احمدآباد تبعید شده در این قلعه محبوسم و این کاشی‌نویسان هم‌درسن برای من تأمین حانی نخواستند بود چونکه چندی بعد از ۴۸ مرداد یکی گفته بود تکلیف او بشاهنشاه مسبب شد که من ازین تروم.

→
متعلق بیکی از تجار که در شیراز اقامت گزیده و خانگی بود بی‌توجه نمیدید و صبح روز بعد عده‌ای مشرف شدند و بمحلهاشی که در نظر گرفته بودند رفتند. آقایان دکتر شایگان، دکتر حدیدی و مهندس معظمی و من پنهانی آقای مهندس معظمی که پیش از چند قدم فاصله نداشت رفتیم و نظر بقراحت سببی آقای مهندس شریف امامی از صاحبخانه دیدن نمود و قرار شد که از توقف ما در آنجا سرلشکر زاهدی را مطلع نماید.

تألمات و تأسفات

<http://chebayadkard.com/>

در آن زمان که وجود نفت در ایران محرز نشده و در امور سوق الجیشی مورد استفاده قرار نگرفته بود دولت ایران امتیاز معادن نفت جنوب را برای مدت شصت سال یکی از اتباع انگلیسی موسوم به دارسی داده بود و اکنون که شصت سال از آن می گذرد این امتیاز بآخر رسیده بود. متأسفانه در زمان اعلیحضرت فقید صحنه سازیهائی شد که آن را تمدید کنند و صحنه سازی از این جهت اگر اعلیحضرت فقید می توانستند و قادر بودند قبل از مذاکره با صاحب امتیاز و تهیه زمینه آن را لغو کنند بدون شک قادر بودند که از تجدید قرارداد و بالخصوص از تمدید آن جلوگیری فرمایند و اکنون باید دید آن صحنه سازها چه بود.

(۱) اولین رُل آن بدست آقای عباس معودی مدیر اطلاعات صورت گرفت که طبق دستور شرکت اعتراض نمود و از آن انتقاد کرد و طبق دستور از این جهت که اطلاعات هیچوقت از هیچ استعماری انتقاد نکرده و برای حفظ وضعیت خود همیشه با هر سیاست استعماری در این مملکت ساخته است.

(۲) رُل دوم را خود شرکت نفت بازی کرد که بدولت اعلام نمود حق الامتیاز سال ۱۳۱۰ کمتر از $\frac{1}{4}$ سال قبل خواهد بود. چنانچه شرکت نفت گفته بود ۱۰٪ و یا ۲۰٪ از سال قبل کمتر میشود این طرز بیان چیزی نبود که کسی را عصبانی کند. این بود که گفت فقط ۲۵٪ از حق الامتیاز و یا از آن هم کمتر پرداخته میشود تا اعلیحضرت شاه فقید بتوانند عصبانی شوند و مقدمات کار را فراهم فرمایند.

(۳) رُل سوم را خود شاه بازی فرمود که امتیازنامه را انداخت در بخاری و سوخت. چنانچه بن کار نمیشد دولت انگلیس رای یک کار عادی بجامعه ملل نصیرف و شکایت نمی کرد.

(۴) چهارمین رُل بدست دکترینش وزیر خارجه چک اسلواکی صورت گرفت

که به جامعه ملل پیشنهاد نمود دولت ایران و شرکت نفت با هم وارد مذاکره شوند و کار را تمام کنند که چون مقصود طرفین همین بود جامعه ملل آن را تصویب نمود.

(۵) پنجمین رل را هم آقای سید حسن تقی زاده بازی کرد که قبل از تقدیم بمجلس قرارداد را منتشر نمود و بمعرض افکار عموم قرار داد. چنانچه جامعه از مضار آن مطلع شده بود مخالفت می نمود و تصویب تمدید در همان مجلس دست نشانده هم کاری بس دشوار بود. پس لازم بود که قرارداد را خود شرکت تهیه کند و کسی از مفاد آن مطلع نشود تا مجلس بتواند آن را در یک جلسه تصویب نماید.

نظر باینکه غیر از تاریخ ۳۳ مائة اطلاعات مدرکی ندارم از این تاریخ استفاده می کنم تا معلوم شود جزو وقایع سال ۱۳۱۱ جریان واقعه چگونه شرح داده شده و اکنون آنچه در این تاریخ درج شده عیناً نقل مینمایم.

در اواخر آبان روزنامه اطلاعات می چند مقاله اظهار عقیده کرده باید قرارداد داری لغو شود و قراردادی که متضمن منافع ایران باشد منعقد گردد.

روز ۶ آذر معادف یا ۲۷ رجب وعید معش بود انحضرت رضاشاه امتیازنامه داری را در آتش بخاری انداخت و دستور داد دولت ایران رسماً قرارداد داری را لغو نماید. بلافاصله نامه ای از طرف وزارت دارائی شرکت نفت مشعیر اعلام انگلیز قرارداد مزبور منقضی گردید.

ذلیل وزارت دارائی این بود که اولاً قرارداد داری در ایام استبداد و بی خبری با وسایل غیر مشروع صورت گرفته و ثانیاً شرکت نفت حتی بمواد همان قرارداد هم عمل نکرده است.

شرکت نفت در پاسخ وزارت مالیه اظهار داشت که دولت ایران حق انگلیز قرارداد را ندارد، ولی مجلس شورای ملی نظر دولت را تأیید کرده لغو قرارداد را رسماً اعلام داشت.

پس از اعلان لغو قرارداد در سراسر ایران جشنهای مفضی بر پا شد و در این اثنا دولت انگلیس توسط وزارت امور خارجه بلغو قرارداد اعتراض کرد و دولت ایران جواب مستدنی با اعتراض انگلیس داده باد آور شد که چون شرکت نفت حقوق همان قرارداد بوسیده هم عمل نکرده و از تأدی حق قانونی ایران استنکاف و ورزیده عملاً قرارداد لغو شده است.

دولت انگلیس به جامعه ملل شکایت کرد و اظهار داشت چون دولت ایران قرارداد را لغو کرده و دولت انگلیس عمل ایران را مشروع نمی داند ممکن است این واقعه موجب تزلزل صلح جهانی گردد، جامعه ملل هم یادداشتی در این خصوص برای ایران ارسال داشت و دولت ایران در جواب جامعه ملل استدلال کرد که چون ایران حاضر است قرارداد جدیدی با شرکت منعقد کند از آن رو هیچگاه لغو قرارداد موجب تزلزل بین الملل صلح جهانی نخواهد شد.

عرضه انگلیس به جامعه ملل

در تاریخ ماه ۱۳۱۱ دولت انگلیس عرضه نمود با جامعه ملل داد و آقیان داور وزیر عدلیه و عملاً وزیر مختار سابق ایران در پاریس و آقای نصرالله انتظام دست منشی هیئت برای جواب عرضه بریتانیا اعازه ژنو شدند تا در موقع تشکیل جلسات جامعه حاضر باشند.

اعلام داور در جامعه ملل

اطلاعات روز ۸ بهمن ۱۳۱۱ فوق العاده ای راجع بمذاکرات نفت در ژنو منتشر داد. در این فوق العاده